فیلم و هنر

شماره ۲۶۷

همراه با دو تابلوی رنگی از

مرجان و بهروز

شماره مخصوص اسفند ماه



گفتگوی اختصاصی با رامش

آیا رامش عاشق داریوش شده است؟!

آرمان میگوید:

گنج قارون سینمای ایران را منحرف کرد!


CASION
Pluspunkte
290
MA

دهمین سال انتشار فیلم وهنر

از زمان تولد فیلم وهنر ، تااین لحظه که‌مجله‌بدست شما میرسد، نه‌سال تمام می‌گردد، ودوم اسفندماه فیلم‌وهنر دهمین سالگرد خودرا باخوشحالی تمام آغاز مینماید.

نه سال کوشش پی‌گیر، برای سینمائی که هرآن امکان‌داشت بمورطه‌سقوط کشانده شود، مسئله‌ای است که‌باید آنرا دقیقا مورد بررسی قرارداد. کارنامه نه‌ساله فیلم‌وهنر نمونه درخشانی است در جهت حمایت از سینمای‌ملی وراهنمائیهای ارزنده ، که‌مسئولین امرهم بدان واقفهستند.

سازندگان فیلمهای ایرانی معترفند که از طریق همین‌مجله بودکه فعالیتهای آنان انعکاس یافت واز طریق همین مجله بودکه چهره‌های شناخته‌شده امروز، بمردم وعلاقمندان بسینما معرفی شدند.

پی‌گیری فیلم‌وهنر در راه شناسائی این سینما تا آنجا موثرافتاد که بسیاری ازنشریات که‌نسبت بسینمای فارسی هیچگونه تعلق‌خاطری نداشتند، امروز عکسها وخبرهای هنرمندان رادرصفحات‌مخصوص خود درج‌می‌کنند وبمعرفی آنها می‌پردازند.

فیلم وهنر باهمکاری نویسندگان فداکار و ارزنده نه سال تمام کوشید، تاهمگام باانقلاب سفید ایران ،رویدادهای این‌سینما رادرجهت بهسازی محیط‌سینمائی منعکس کند.

فیلم وهنر برای اینکه جامعه سینمائی‌ایران همسطح با ترقیات روزافزون کشور گردداز هیچگونه‌انتقادی مضایقه نکرد وباکسانی‌که‌برای داشتن یک‌سینما ی‌راستین و واقعی کوشش کردند بنحودرخشانی همگام شد واز آنها حمایت‌نمود.

شك نداریم که‌بقای یك‌نشریه‌اختصاصی نه‌تنها سهل‌نیست، بلکه مشکل و ثقیل هم‌بنظرمیرسد. اما مابااتکاء به‌خوانندگان‌عزیز خود که‌هرروز برتعدادآن افزوده میشود، توانستیم، مجله‌ای متنوع،خواندنی،وانتقادی‌منتشرسازیم . مجله‌ای که‌اکنون‌دوره‌های آنراه بسیاری از علاقمندان سینما آرشیو کرده‌اند وآنرا دست‌بدست میگردانند و حتی بسیاری ازدانشجویان برای پایان نامه تحصیلی وتزدانشگاهی خوداز آن بهره‌می‌برند.

اکنون که پادرآغازدهمین سال انتشار فیلم وهنر گذاشته‌ایم، دلگرمتر ازهمیشه هستیم . زیراکه درطول دوسه هفته اخیر بسیاری ازمقامات مسئول ، هنرمندان ، کارگزاران سینما ،

۱۳۵۲/۱۱/۲۴
۴۹۲۹۰

نخست وزیر

جناب آقای عبدالمجید رمضانی
صاحب امتیاز مجله فیلم‌وهنر ــ تهران

سالگرد انتشار مجله فیلم‌وهنر راکه ــ دوم اسفند فرامیرسد صمیمانه شادباش میگویم.

امیرعباس هویدا

باتشکر ازمحبت آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر

وخوانندگان عزیز مجله‌با نامه وتلفن،بماتبریك‌گفتند وخوشحالمان کردند. لازم‌است که‌در آغاز دهمین سال باطلاعتان برسانیم‌که فیلم‌وهنر برای بهتر شدن از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کردو پروژه‌های وسیعی را دردست‌اجرا دارد که درآینده خیلی نزدیك از آن مطلع‌خواهیدشد.

فیلم و هنر با اینکه بامشکل مادی عجیبی روبرواست، و با اینکه هزینه خریدن کاغذ، گراورسازی وچاپخانه وحق‌التحریر نویسندگان برایش کمرشکن‌است ، معهذاهیچگاه در صددافزایش قیمت‌برنیامده ، وفقط‌اتکاء به‌این دارد که تیراژ این مجله‌درمیان مطبوعات اختصاصی بی‌نظیر است وهمین باعث دلگرمی است.

در اینجا یکبار دیگر دست‌تمام کسانی راکه در طول‌نه‌سال گذشته‌مارا تشویق کرده‌اند، باماهمراه بودند و بانامه‌های‌خود مارا ازنظریات خود بااطلاع کرده‌اندصمیمانه‌میفشاریم وامیدواریم که‌بتوانیم مثل‌گذشته ، درآینده سهم‌بزرگی در پیشرفت‌جامعه سینمائی داشته باشیم.

عبدالمجید رمضانی

فیلم وهنر
صاحب امتیاز ومدیر:
عبدالمجید رمضانی

آدرس اداره : ابتدای روزولت ـ شماره ۲ ـ آپارتمان ۱۰
شماره صندوق پستی: ۱۱ر۱۹۸۹
تلفن هیئت تحریریه : ۸۳۲۶۳۵
چاپ مارگرافیك : ۸۲۶۴۶۰ ـ ۸۲۶۴۵۰
گراور جواهری : ۳۹۲۴۱۱

شماره: ۴۶۷
دوم اسفندماه ۵۲
۱۵ ریال
روی‌جلد: ژاله‌کریمی
صفحه‌ی مقابل : مرجان
عکسها و اسلاید از : شهرابی

آلبوم هفته

امان منطقی یك گام پیشتر

امان منطقی فیلمساز معروف که اغلب فیلمهایش فروش بالای یك میلیون و دو میلیون داشته است، هم اکنون در استودیو فیلمکار به دوبله و مراحل مختلف دیگر آخرین فیلم خود «میرم بابا بخرم» نظارت دارد.

راوی ازگوشه و کنار شنیده است که منطقی در فیلم اخیرش موفق‌تر از همیشه خواهد بودو قسمت هائی از فیلم را که‌عده‌ای دیده‌اند ، متفقا گفته‌اند که این فیلم پرفروشترین‌فیلم امسال‌خواهد بود.

در فیلم میرم بابا بخرم بیك ایمانوردی ، ملوسك و میری نقش ها ی‌اصلی را بازی میکنند و شکراله رفیعی فیلمبرداری آنرا انجام داده است در ضمن امان منطقی برای داشتن یك سینمای «مردمی» اخیرا اقدام به تاسیس گروه تازه‌ای کرده است به نام گروه ملی سینماگران راستین . منطقی تصمیم دارد که‌با همکاری عده‌ای از فیلمسازان خوب دست به تهیه فیلمهائی بزند که‌هم جامعه مردمی آنها را بپذیرد و هم جامعه روشنفکرانه . که این البته کاری است بس مفید ، برای سینمائی که‌تماشاگرانش بدو دسته هنری و تجاری تقسیم شده‌اند . هر چند که منطقی در این راه‌مشکلات فراوانی رابدوش خواهد کشید، اما ما امیدواریم که موفق شود. زیرا هرکس هدفش خدمت باین سینما باشد مورد تایید فیلم وهنر خواهد بود و چنانچه ما پی‌ببریم که این هدف به‌بیراهه خواهدرفت مسلما از آن‌انتقاد خواهیم کرد.

در چهار نام

ازگوشه‌و کنار شنیدیم که ساموئل خاچیکیان پس‌از شکست تجاری فیلم بوسه بر لبهای‌خونین درصدد کارگردانی یك فیلم جنائی برای سازمان سینمائی چهار نام برآمده است. ما امیدواریم که فیلم تازه ساموئل‌باموفقیت تجاری روبرو شود.

آتش بدون‌دود

«آتش بدون دود» عنوان یك سریال فیلمی ۵۲ قسمتی‌می‌باشدکه تهیه آن از سه‌ماه دیگر در تلویزیون ملی ایران شروع خواهد شد. دراین سریال عظیم که بیش از ۱۵۰ هنرپیشه‌شرکت خواهندداشت‌منوچهراحمدی، جمشید مشایخی ، عباس‌جوانمرد، محمدعلی کشاورز، ژاله وگروه بسیاری از چهره‌های سرشناس هنرتاتر و سینماشرکت خواهندداشت.

سناریوی این سریال را نویسنده برجسته معاصر نادر ابراهیمی نوشته وخودش پس ازاولین تجربه‌ای‌که ازساختن‌فیلم سینمائی «صدای صحرا» بدست‌آورده آنرکارگردانی می‌کند. فیلمبردار این سریال نصرت‌اله کنی می‌باشد و حوادث آن در ترکمن صحرااتفاق میفتد.

«غریبه‌ومه» درچه‌حال‌است ؟

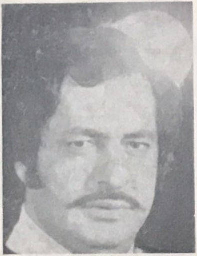
مدت مدیدی است که دیگراز بهرام بیضائی و آخرین فیلم او «غریبه ومه» خبری نیست ، و حتی نشریات هم کمتر به چاپ اخبار آن‌اقدام‌میورزند . این هفته ما یك عکس اختصاصی و جالب از این فیلم بدست آوردیم و آنرا برای چاپ در مجله انتخاب‌نمودیم. مابه بیضائی احترام میگذاریم و از فیلمسازانی چون او حمایت می‌کنیم ، بخاطر این که برای داشتن یك سینمای صاحب حرف و اندیشه از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند . بیضائی با فیلم «رگبار» و درخشش‌فوق‌العاده آن نشان داد که با بودجه کم و با هنرپیشگان نوخاسته و غیرمشهور هم میتوان فیلمی ساخت که‌مورد توجه واقع شود و شاید بهمین جهت بود که در اولین جشنواره جهانی فیلم تهران امتیاز های چشمگیری کسب کرد.

بیضائی پس از اولین تجربه، دست بساختن یك فیلم پر خرج زد که صدالبته تهیه کننده با آگاهی اقدام به تهیه آن نموده وحتما برای کسب پرستیژ در موقعیت فیلمسازی حاضر به تهیه آن شده است. غریبه و مه ، اکنون‌مراحل فنی خود را طی میکند و نمایش آن بسال آینده موکول میشود.

در این فیلم بیضائی ازهنرمندان برجسته تئاتر نظیر خسرو شجاع‌زاده (عکس پائین) پروانه معصومی، ولی‌شیراندامی ، منوچهر فرید ، سروش ، عصمت صفوی وگروهی دیگربهره‌گرفته است.

امور فیلمبرداری فیلم غریبه وم » را که‌بطریقه‌رنگی فیلمبرداری شده ، مهرداد فخیمی عهده‌دار بوده است.





* دهسال انتشار بی‌وقفه ، برای مجله‌ای که اختصاص به هنر سینما دارد ، در شرایطی که سینمای ایران هنوز تماشاگر ایده‌آلی نیافته، کاریست که احتیاج به کوشش و دلگرمی بسیار دارد. اکنون که شاهد آغاز دهمین سال مجله‌ی وزین «فیلم و هنر» هستیم، ازطرف خود و همچنین به نیابت از اعضای «کانون ملی سینماگران راستین» به مدیر ، سردبیر و نویسندگان و خوانندگان آن گرامینامه تهنیت میگوییم .

ازطرف کانون سینماگران راستین

امان منطقی

یادداشتها

حرفهائی درباره :

خوانندگان مجله
یك فیلم خارجی
آگهی‌های تبلیغاتی



م ـ صفار

هفته پیش یکی دو نفر تلفن زدندکه آقا مجله‌تان خیلی خوب وخواندنی شده است. اصلا حرف ندارد ..

مطالبش خیلی انتقادی است و ماتشنه خواندن چنین مجله‌ای هستیم . از حرفهایشان تشکر کردم . اما وقتی‌میخواستم گوشی را بگذارم ، یکی از آنها سئوال کرد :

ـ راستی چرا تابلو وسط چاپ‌نمی‌کنید . میدانید اگر تابلوی رنگی داشته باشید ما با اشتیاق بیشتری‌مجله را می‌خریم .

راستش شنیدن این حرف برای‌من‌خیلی گران آمد و خیلی متاسف شدم که چرا باید خوانندگان مطبوعات به‌زرق وبرق‌وتابلوی رنگی دل‌خوش‌کنند باین خواننده عزیز توضیح دادم‌که‌عزیز دلم تاکی میخواهی عکس فلان هنرپیشه را از مجله جدا کنی و به‌دیوار بچسبانی ؟ آیادر زمانیکه از کوچك و بزرك به تحصیل اشتغال‌دارند و سطح معلومات و افکارشان نسبت بگذشته کاملا تغییر کرده‌است، بازهم‌باید مثل‌گذشته به چند تابلوی رنگی دلخوش کرد ؟ آیـــابانداره همان پانزده ریال که بابت خرید مجله پول میدهی دلت نمی‌خواهد که «مطلب» بخوانـــی و هوشیار شوی ؟ آخر تا کی باید بمطالب آبکی و عکسهائی که جز رنك هیچ ارمغان فکری برایستان‌ندارد دلخوش کنی؟

***

شب جمعه با رفقا تصمیم گرفتیم‌که بدیدن یك فیلم خارجی برویم . توشش و بش این بودیم که کدام فیلم‌را برویم، یکی از رفقاگفت: برویم خروس خانگی .بالاتفاق راه افتادیم‌و رفتیم بدیدن این فیلم بدیع .

راستش دیدن چنیـــن فیلـمهای‌مزخرفی گاهی اوقات یك حسن هم دارد و آنهم اینست‌که انسان رانسبت‌به بعضی از فیلمهای فارسی امیدوار میکند. من یادندارم تابحال چنین‌فیلم‌مچل هفی دیده باشم .

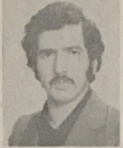
فیلمی که با هیچیك از معیارهای‌فکری و انسانی و سینمائی نمی ـ خواند و کمپانی سازنده نمیدانم باچه روئی دلش میاید که پــول زبان بســه تماشاگران را بجیب بزند ؟

***

بد نیست این هفته چند کلامی هم باسازندگان فیلمهای تبلیغاتی داشته باشیم. زیرا که هفته تبلیغات رادرپیش داریم .

سالهاست که ما در تلویزیون وسینما شاهد انواع واقسام آگهـــی های تبلیغاتی هستیم . آگهی هائی‌که‌دست کمی از بعضی از فیلمهـای سطح پائین‌فارسی که مورد غضب‌قرارمیگیرد ندارند . ما امیدواریم که مسئولین امر ، در انتخاب نوع‌نمایش‌آگهی در سینما و تلویزیون مقررات تازه‌ای را بموقع اجرا بگذارند ، تادیگر شاهد آگهی‌هائی از نوع«پگی» و امثالهم نباشیم .

هوا هرروز گرمتر میشود



امیر دانش

وقتی قرارشد یادداشت بنویسم برای این صفحه از آنجا که این‌روز ها شده‌ام مصاحبه‌گر ، دستم که به قلم رفت یادداشت هم مصاحبه شد البته اینبار باخودم که هم روزنامه نویسم ، هم‌هنرپیشه ، هم کارگردان هم تهیه کننده و هم نقاد ، و خلاصه هنرمند .

***

س ـ شما چرا در مجله «جنجال»چیز مینوشتید ؟

ج‌ـ من با یك ارتعاش خوب آمده‌بودم به آن مجله اما در مقابـل ارتعاشات من فقط نگاه‌های پر کینه ودوروئی های فراوان تحویل گرفتم . من حداقل در مجـلـه «هشدار» که‌کار میکردم از پشت سر خنجر نمی خوردم . اما در این جا فقط بـــه‌خوانندگان کوچکی که عکسهای مـرا روی جلد کتابچه‌هایشان می‌چسبانندل‌خوش کرده‌ام .

س‌ـ اما تجربه‌های فراوان نشان‌داده‌که شما دست کمی از دیگـــران ندارید‌بخصوص که یکبار هم پیش‌ازاین مرا با همین حرفها رنك کرده‌اید وسعی کردید نقش برادر بزرگتر رابازی کنید اما چند روز بعد که با شما برخورد کردم ، در چشمهای‌شماهم همان نگاه‌های پـرکیـنـه و در چهره‌تان دورویی بود .

ج ـ شما توقع دارید من باروح‌ظریف و هنرمندانه‌ام اینجا بنشینم و با این سئوالها که میکنید مصاحبه راادامه بدهم .

***

س میگویند شما تخصص عجیبی‌دارید درساختن فیلمهای تجاری .

بقیه در صفحه ۳٤

ستاره فیلم‌فارسی درلندن



ملیحه حلاوتیان

تا همین چند ماه پیش من به سینمای فارسی آشنائی چندانی نداشتم. راستش مثل خیلی‌ها که یا اصلا به سینما نمیروند و یا اگر هم میروند بدیدن فیلم خارجی‌رغبت نشان میدهند ، منهم یا فرصت نمی کردم‌و یا اینکه اگر تصمیم به سینما رفتن میگرفتم ، ترجیح میدادم که‌از میان فیلمهای خوب خارجی یکی را برای دیدن انتخاب کنم .

متاسفانه یاخوشبختانه بر اثـراشتغال به تحصیل من خیلی کم به سینما میرفتم‌وچندماه پیس هم‌که‌برای ادامه تحصیلاتم. به‌لندن رفتم دیگر بکلی سینما را فراموش کردم . اما درانجا با مسئله جالبی روبرو شدم،

مسئله‌ای که هنوز هم یادآوری آن‌عرق شرم برپیشانی‌ام می‌نشاند .در لندن عده زیادی از یك ستاره نیمه‌مشهور فارسی نام میبردند که درآنجا باعث آبروریزی جامعه هنری ایران‌شده است . راستش‌من از شنیدن این موضوع‌واقعا ناراحت شدم وحالاکه آمده‌ام و فعالیت مطبوعاتیم را در یك مجله سینمائی شروع کرده‌ام بدنمیدانم که این موضوع را بـــرای پیشگیری از مسائل بعدی یادآوری‌کرده باشم .

فصل‌سینمائی بدو آرشیو فیلم ایران

جمشید ارمیان



■ برخلاف سه ماهه اول امسال‌که شاهد دیدار فیلم‌های خوبی چون «جونیوربانر» ، واسطه ، کودك‌وحشی مکبث‌وچندفیلم‌دیگر بودیم ، متاسفانه سه ماهه آخرسال ، دربن بست بدی گرفتار شده‌ایم .

بن‌بست از این‌لحاظ که تعدادفیلم های خوب حتی به تعداد شماره انگشتان یك دست نمیرسد و متاسفانه فقر فیلم‌های خوب همچنان بصورت‌یك مساله لاینحل وجود دارد .

اگر از این سو گرمائی نیست و هرچه هست سرمای فیلم‌های بد و فصل سینمائی سرد هست ، در عوض‌سالن‌ها و کانون‌های نمایش فیلم‌بطور غیرعمومی ، یك‌جور حرارت دلپذیربرای علاقمندان واقعی سینما ایجاد می‌کنند .

در درجه اول باید از آرشیو فیلم‌ملی ایران و بعد «سینه‌کلوب‌ایران» اسم ببریم‌که هردوکوشش‌های وسیعی‌برای عرضه ونمایش فیلم‌های‌برجسته تاریخ سینما بعمل می‌آورند .

آن هفته موفق شدیم یکبار دیگر اثربرجسته و جاودانی **سینماهمشهری کین اثر اورسن‌ولز** را در سینه کلوب‌مشاهده کنیم . این فیلم عظیم استه آنچنان که ابهت صحنه‌ها و تکنیك‌فیلم‌برداری و میزانسن های استاد درسی است برای سینماگران جوان‌ویك‌جور مکتب همیشگی برای دوستداران سینمای برتر و مولف می‌باشد.

در آرشیو فیلم ایران **«سه پدرخوانده»** اثر معروف**«جان‌فورد»** را دیدیم که بحق فقط چنین استادی‌می‌توانست این کار دلچسب و پرخاطره را بسازد و خلق‌کند.

یکی از گیراترین وسترن های‌فوردکه حماسه‌تلخ زندگی سه مرد فراری را در بیابان‌ها بازگو می‌کند همین‌سه‌پدر خوانده است . سه مرد وقتی به یك زن باردار برخورد می‌کنند ،فرار خودرا مدتی به تعویق‌می‌اندازند وبا تولد نوزاد آن زن هرکدام نام‌خودرا بروی طفل‌می‌گذارند و پس از دفن مادر، براه خود ادامه میدهند ...

بهرحال‌وجود این‌کانون های‌نمایشی‌است که یکجور دلگرمی و حرارت‌به مشتاقان سینما می‌بخشد و سردی‌فصل بد سینمائی عمومی را تاحدود زیادی از یاد می‌برد. آرشیو فیلم‌ایران در این هفته فیلمی از «جان تورنر»و هفته بعدش«ازنفس افتاده»اثر معروف گودار را به نمایش در خواهد آورد .

از خودمان متشکریم

کیومرث پوراحمد



شماره‌های چند هفته‌ی اخیر فیلم وهنر را ورق بزنید و آنرا باگذشته مقایسه کنید تا واقعا تائید کنید که حق داریم از خودمان متشکر باشیم .

بچه‌های ما بدیها را و آدمهای بد را لومیدهند. فیلم و هنر برای بچه های‌ماله «نان» دانی‌ست و نه «نام» دانی ، بچه‌های ما جوانند و مومن .برایشان تنها چیزی که ارزش دارد همان اعتقاد است و البته بشرطی که‌با منطق همراه باشد و بجـــمود نیانجامد !!

همین ماجرای خانم«ز» را در نظربگیرید . واقعا عده‌ای را به جنب و جوش واداشته ، چرا که گربه دزدهستند و بااین چماقی‌که فیلم وهنر به‌دست گرفته نمی‌توانند فرار نکنندوبعد سراز سوراخ دیگری درنیاورند.

یادر نظربگیرید مصاحبه‌های‌محاکمه‌گونه‌ای که درمجله چاپ‌میشوند وبعد خودمان که نابه‌جا گویان را می‌کوبیم. ویا در نظر بگیرید که اگر مجلـه از کسی یادستگاهی آگهی می‌گیردخودرا ملزم نمی‌داند که دربست وابسته‌ی آن شخص یا آن دستگاه گردد .

اینها محاسن ماست و عیوب هم‌که صدالبته داریم و گفتن آن بـــا شماست و به لطف شما .

بهر حال من که یکی از قلمزنان این‌مجله‌ام خوشحالم که فیلم و هنر پایگاه سالم و ایده‌آلی شده است‌برای بیان واقعیات و حمایت از سینمای خوب .

بی‌بی‌تمیز خالدار!

فواد فاروقی



حتما «بی‌بی تمیز خالدار»را می‌شناسید ، او شخصیت افسانه‌یی یکی از منظومه‌های شعرای متقدم است ، بی‌بی دست به انجام هرگونه کاری میزد، تا خرخره شراب میخورد با هر آدمی نرد عشق می‌باخت و خلاصه کلام اینکه‌عروس هزاردامادی بود که روزش بی‌شراب به شب نمی‌آمد و شبش بی معشوق به صبح نمی انجامید ، با همه این کارها به موقـع‌وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند : یکی از آشنایان هنگامی که از اوضاع واحوالش آگاهی پیدا کرد با تعجب سری تکان داد و گفت :

– بی‌بی جان این وضو نیست‌که‌تو‌داری سد سکندر است ، زیرا بهیچ وجه نمی‌شکند .

بقیه در صفحه ۲۸

پته روی آب

فواد فاروقی

آگهی دعوت

راستش نمیدانم چه اقبالی‌دارم، هرسه چهار سال یك بار، به عللی در مجلات سینمایی قلم میزنم این دفعه به خاطر ارادت به «صفار» سردبیر جوان دوسه ماه پیش به خاطر دوستی با «مختار» برای‌سال هایی که پشت یك میز درس می‌خواندیم در یك مجله دیگر .

در این مدت ، که گاه با هنرپیشگانی مصاحبه کرده‌ام ،به اصطلاح باهم صمیمی شده‌ایم آمده‌اند ووجه ناقابلی از این نگارنده قرض کرده‌اند،امامتاسفانه باهریك تومان پولی‌که قرض‌داده‌ام یك دوست هنرپیشه از دستم فرار کرده است ، رفته است جایی که عرب «نی» می‌اندازد - قابل‌توجه دبیر خطها ! بهمین‌جهت‌این‌آگهی را می‌نویسم :

دوستان عزیز !

بدهی‌تان بوسیله خود من به خودم پرداخت شدناراحت‌نباشید، انتظارتان را برای ملاقات مجدد می‌کشم !

منهایت میکنم

می‌گویند شاعر جماعت با ریاضیات سروکاری ندارد . اما شاعری می‌شناسم که هروقت عصبانی شود ادم را از زندگیش منها می‌کند ووقتی که سرحال باشد به علاوه !

چند باری است که توسطاین شاعر از زندگی‌اش - که به‌قول خودش گاهی هنرمندانه است - منها شده‌ام البته با حرف ! و اکنون او که روزی عار داشت مطلبی درباره سینمای ایران بنویسد ، بدروزگاری پیدا کرده است . کسی چه میداند شاید خودش خودش را منها کرده‌باشد!

فرهنگ تازه‌لغات !

معنای کلمه ها تغییر کرده‌اند واین دست پخت کارگردانهای سینما و تلویزیون است . مدتها آگهی میدهند که زندگی یك آدم ساده دل سریال می‌شود ، چند هفته‌یی که ازنمایش‌سریال‌می‌گذرد مردم در نهایت شگفتی درمییابند که ساده دلی مطرح‌نیست و زندگی یك نفر مخبط به تصویر کشیده شده است ، درسریالی‌دیگردختری بدروغ خود را فریب خورده‌قلمداد می‌کند و شهرستانیها سر غیرت می‌آیند و بستگان دختررا حسابی می‌چزانند . اما باز تماشاگران می‌بینند که آدمهای متعصب شهرستانی ، به ژیگولوهای تریا های بالای شهر تهران شباهت دارند ، به کسانی که باانیکت‌حرف میزنند ، غذا می‌خورند و ازشما چه پنهان باانیکت نیزدعوامی‌کنند، یعنی اول دورمی‌آیندوبعدخودشان از نسق گرفتن‌شان می‌ترسند ودر میروند ! در بعضی فیلمها ،سوژه برمحور زندگی قهرمانانی می‌گردد که یك پارچه مردند و بزن بهادر ، اما در همان فیلم : آدم ها یك نامردیهایی ازبزن‌بهادری‌های بازو سطبر و رستم صولت می‌بینند که نظیرش را تاریخ به یاد ندارد ؛

راستی راستی در معنای واژه ها دست برده‌اند ، اگر فرهنگ لغت تازه‌یی تدوین نکنند بدون شبهه گرفتاریهای ادبی !فراوانی انتظار پژوهشگران را سرگردان می‌کند .!

صدای دنبك بجای پیانو

در هفته پیش نوشتم که آقا زاده‌یی باستور آکاردئون میزنند قضیه‌اش را یا خوانده‌اید و اگر نخوانده‌اید ودلتا نخواست به مجله دو هفته پیش مراجعه کنید.

در این هفته من برحسب‌اتفاق به تماشای یك فیلم فارسی رفتم ودیدم که چند نفر دنبك یا به قول ادیبان تنبك در دست‌دارندوصدای خواننده راهمراهی‌میکنند اماصدائی که قاتی دنبکها بود صدای ارك الکترونیك بود و پیانوپشیمان‌شدم ازناامید کردن آن جوان‌هنرمند!

شامپاین بازکن

ما که پولمان نمیرسد که به بار برویم . اگرهم پولی دربساط باشد خرج زندگی وقال ومقال عیال مانع از آن است که سری به بارها بزنیم . اما یکی از نوخاسته های هنرمند : که به‌خیالش چند دقیقه توی دو سه فیلم بازی‌کردن به‌اندازه «مارلون‌براندو»محبوب و مشهورش گردانیده است توی‌یکی از این بارها ، دچار چنان عقوبتی شد که خدا نصیب گرك بیابان‌هم نکند !

این هنرپیشه شنیده بود،توی یکی از بارهای تهران ، زنهای بار در مقابل یك فیش بیست تومانی، می‌آیند کنار میز می‌نشینند و یك دور هم با آدم میرقصند ودربرابر یك «برس» صدوبیست تومانی می‌آیند ، ساعتی با آدم‌گپ‌میزنند وبعد هفت هشت دور رقص‌دونفره اجرا می‌کنند : واما ..

... واما اگر حاضر شدند شامپاین میل کنند ، علاوه برحرف ورقص ، برنامه‌یی دیگر اجرامیکنند که تماشایی است وقیامتی !

پس از بدست آمدن‌این‌اطلاعات حضرت آقا تشریف برده بودبه بار مذکور وبه یکی از زنهای بار پیشنهاد کرده بود :

- دلت می‌خواد برات شامپاین سفارش‌بدم ؟

طرف هم گفته بود : آره.

پس از یکی دو ساعت زن‌بار به‌گارسن دستور داده بود:

- یه شامپاین به‌حساب‌من‌برای آقابازکن.

کاشف که به عمل آمد ، زن بار خودش یك پا مرد بودامابا‌چهره‌یی زنانه !

زنده و مرده‌فیل

فیل مرده‌و زنده‌اش صدتومان می‌ارزد ، «ویگن» هم چه در ایران باشد وچه دور از وطن ،همیشه جنجال برانگیز است . وقتی که ایران بود هی خبر پشت خبر میرسید «ویگن» چنین و چنان کرده است ، حالا هم که خارج است گاهی خبر میرسد ، «ویگن» با خطر نابینایی مواجه است و همین روزها است که عصا بدست در خیابانها راه برود، چندی بعد همه مطبوعاتی ها آگاه می‌شوند که نخیر ، ویگن از چشمانی سالم برخوردار است، اصلانابینانشده، حتی خطر نابینا شدن هم تهدیدش نمی‌کند و نه تنهااحتیاجی به عصا ندارد بلکه حاضر است دست ناتوانها هم عصا بدهدوبرای این‌کار بایك خراط هم‌قرار دادی بسته است !

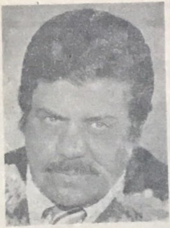
حالا خبر رسیده که «ویگن» عاشق یك رقاصه امریکایی شده استوتصمیم‌دارد بااوازدواج‌کند!

برای این خبربااجازه‌میخواهم پایم را جای پای یك‌طنزنویس‌خوب کشورمان بگذارم و تفسیرش کنم.

۱ - ثابت کنید رقاصه محبوب «ویگن» شو اجرا نمی‌کند !

۲ - ثابت کنید روزی که «ویگن» عاشق این رقاصه شده است قبل از معالجه ، چشمانش بیمار بوده است .

۳ - ثابت کنید مردی‌که دو بار زن گرفته استومی‌خواهدبرای سومین مرتبه ازدواج کند ... (نه، این را باید خود «ویگن»به‌معشوقه سوم ازدواجیش ! ثابت کند.)



* در این زمان که‌سینمای‌ایران پای درراه شکوفائی واقعی‌خویش نهاده ، جادارد که از تنها نشریه‌ای که در مدت ۹ سال گذشته ، همواره پشتیبان و معرف سینمای‌ایرانی‌بوده، قدردانی و سپاسگزاری شود. از صمیم قلب به مدیر ، سردبیر و نویسندگان «فیلم وهنر» تبریك می‌گویم وامیدوارم که بعداز این‌نیز، همچون گذشته، مساعی‌خودرا درراه‌پی گیری سینمای بهتر ، بکار بندند.

نصرت الله وحدت

خیابانهای تهران

● سر درسینماهای تهران، باعث تصادف اتومبیلها میشود!



بیکباره، خیابان‌های تهران سکسی شده است! در بیشتر خیابان‌های اصلی، تصویر زنهایی را می‌بینی که در برهنه شدن کمترین خستی به خرج نداده‌اند، کاملا عریان شده‌اند، برهنگی های بدنشان را به نمایش گذارده‌اند تا چشمها را خیره کنند و به خواستاران زیبایی های اندام زنانه نوید بدهند که ضیافتی از تصویر های عریان در برخی ازسالن‌های سینماهای تهران برپاست و غفلت موجب پشیمانی است، آنهایی‌که به تماشای این‌گونه فیلم‌ها نروند بدون شبهه نصف عمرشان بیخودی فنا شده است.

زنهای نیمه‌عریان سردرسینما های پایتخت را به انحصار خود در آورده‌اند، زنهایی که یا روی بستری رنگین با کرشمه خوابیده‌اند ویا در آغوش مردی به مهمانی رفته‌اند!

تا سه چهار سال پیش تهران چنین نبود، در خیابانهای تهران، تصاویر استریپ تیز شده بچشم نمی‌خورد! پلاکانهای نااندازه‌ی معین ومقرر اجازه برهنه گرایی داشتند، اما اکنون گویی دوربین های فیلمبرداری فقط توانایی به تصویر در آوردن صحنه‌های سکس را دارا هستند و کسانی که قلم مو بدست می‌گیرند و پلاکانها را نقاشی می‌کنند به جز محدوده سکس، هنرشان به میدانی‌دیگرراه نمی‌برد.

***

بسیار گفته‌اند‌بسیارنوشته‌اند که ترافیک تهران، از سکس رنج می‌کشد! از سکسی که سردر سینماها به نمایش درمی‌آیند و روی دیوار خیابانهای پر آمد وشد به صلیب کشیده می‌شوند.

اینك شهر - بالاجبار متفکر است، شهر به برهنگی تصویرها می‌اندیشد، تصویرهایی‌که‌شامگاهان دربرتو چراغهای رنگارنگ خیابانها، جلوه‌یی دیگر می‌یابند. برای نوجوانها و چشم چرانها وسوسه انگیز می‌شوند وبرای کسانی که در هر چیز به اعتدالی معتقدند زننده ووقیح.

تماشاگران تنها!

هر روز مقابل سینماهایی که با پلاکات های سکسی سردرها را تزیین کرده‌اند، عده زیادی جمع می‌شوند، عده‌یی که حرکاتشان واقعا تماشایی است، اول با دقت به عکسهایی که درون ویترین قرار دارد می‌نگرند وعکسهایی که درآنها از برهنگی خبری هست را چندبار ازنظر می‌گذرانند. آنگاه بلیتی می‌خرند و به سالن سینمامیروند، معمولا تماشاگران این‌گونه فیلمها، از وسطهای فیلم به تماشا میروند تا اگر چنانچه صحنه های آنچنانی داشته باشد در سانس بعد مجددا آنها را ببینند.

بیشتر تماشاگران این فیلمها، جوانهای نورسیده و مردان تنها هستند، مردانی که بخود حق میدهند همه چیز را ببینند و بشنوند، اما خانواده‌شان نباید ببیند. زیرا بیمناکند از اینکه چشم و گوششان باز شود ومایه دردسر گردند.

تماشاگران علاقمند به فیلمهای سکسی، که گاه برای اطرافیان عکسهای موجود در ویترین را با آب وتاب تفسیر می‌کنند: به‌به چه هیکلی! این خارجی‌ها این زنهای قشنگ رو از کجا گیر می‌آرن؟!

داخل محدوده، خارج محدوده

از وقتی که پوستر های سکسی در خیابانها نصب شده‌اند، خانواده‌های متعصب برای زنها و دخترها خیابانها را بدو دسته تقسیم کرده‌اند «یك» خیابانهای خارج از محدوده ودوم خیابانهای داخل محدوده.

خیابانهای خارج از محدوده خانواده‌ها، خیابانهایی است که در آنها سینماهای نمایش دهنده فیلم‌های به اصطلاح سکسی قرار دارند وطبعا عکس این مورد، شامل خیابانهای داخل محدوده‌می‌گردد.

بعضی از سالمندان عقیده دارند، این همه برهنگی که در خیابانها مقابل دیدگان عابران‌قرار دارد. تصویر های بدآموزی هستند که بجز گمراهی جوانها هیچ ثمره‌یی ندارند و دخترهای خام اندیشه بادیدن این تصاویر شاید تصور کنند که برهنه شدن الفبای هنرمندی است.

صدتومان‌خسارت سکس!

یکی از رانندگان تاکسی که از طرفداران پروپاقرص سینما است و خودش را «حسین - ح» معرفی میکند می‌گفت:

- اصلا برام عادت شده که‌هر روز به سینما برم. برای همین‌هم هر وقت که به سینمایی میرسم شروع می‌کنم به نگاه کردن‌عکسها، گاهی وقتها که پشت رل نشسته‌ام بدون آنکه بخواهم متوجه عکس های برهنه‌می‌شوم، طبیعیه ترافیك بهم‌می‌خوره، وبارها اتفاق‌افتاده‌که مجبور شده‌ام، صد تومان یاکمتر یا بیشتر جریمه بدهم از شما چه پنهان توی این سه چهار هفته اخیر، دستکم صد تومن هرهفته جریمه داده‌ام، من نمیدونم

سکسی شده اند!

تماشاچیان چگونه فریب عکسهای سکسی ویترین سینماها را میخورند ؟

● چرا تابلوی سینماها باید سکس وقیحانه را بنمایش عمومی بگذارد؟



جریمه هائی‌رو که بابت نگاه کردن به تابلوهای سکسی سینماها میدم چه اسمی بذارم . همینقدر میدونم من دارم خسارت سکس میدم !

چرا پلاکاتها سکسی شدند ؟

با چند تن از مدیران سینماها بگفتگو نشستیم ، یکی از مدیران داخلی که سالها است در سینما فعالیت دارد به ما گفت :

– من بالشخصه بااین جور عکسها مخالفم ، مردم گناه‌نکرده‌اند در خیابانها ، عکسهایی راببینند که رازهای موجود میان زن ومرد رابرملا می‌کنند. اما، تاجایی که بتوانیم سعی میکنیم بگونه‌ای از وقاحت تصاویر بکاهیم، اماگناهمان چیست ؟ وقتی که پخش کننده فیلمها ، چنین‌عکسهایی دراختیارمان می‌گذارند مجبوریم‌از آنهااستفاده کنیم ، ما نمی‌توانیم سردر سینما های خود را بدون تصویربگذاریم. اگر گناهی وجود داردبه عهده‌پخش کنندگان فیلمهاست نه ما .

یك مدیر داخلی دیگر ، معتقد بود

– ما در قرن بیستم زندگی می‌کنیم ، دراین قرن همه چیز دگرگون شده است ، مانمی‌توانیم از ستارگان خارجی انتظار حجاب داشته باشیم گذشته از همه‌اینها برهنگی یك واقعیت است و من عقیده دارم واقعیت‌رابایدپذیرفت.

درسالن سینماهاچه‌میگذرد ؟

کسانی که فریب تصاویر سکسی را میخورند و به سینما میروند ، گه‌گاه ماجراهایی می‌آفرینند که در نوع خودشان‌جالب است تماشاگرانی که عکسهای‌کاملا برهنه را دیده‌اند همه حواسشان را جمع می‌کنند تا صحنه های سکسی را پیش از نمایش ، پیش بینی‌کنند ! از جمله حوادثی که در یکی از سالنهای سینماپیش‌آمد وچندی پیش در مطبوعات هم سخنی از آن رفته است .

ماجرا از این قرار است :

مرد سالمندی به تماشای‌فیلمی سکسی رفته بود. درکنار او جوانی هفده هیجده ساله نشسته بود. اواسط فیلم متوجه می‌شوند که بین جوان ومرد پیر مشاجره‌یی‌در گرفته است ، وقتی که علت‌مشاجره را جویا می‌شوند معلوم می‌گردد جوانك هرگاه که حدس میزده فیلم دارد سکسی می‌شود عینك را از چشمان مرد پیر برمیداشته و برای حفظ بصر ! بیشتر برچشمان خود می‌گذاشته است .

سکس‌های بی‌خیر و برکت

همیشه تماشاگران ، هنگامی که پس از تماشای یك فیلم سکسی از سالن سینماها خارج میشوند. بااین نکته مواجه می‌گردند که

بقیه در صفحه ۴۲



گفتگوی ملیحه حلاوتیان با «رامش» خواننده‌ی معروف و محبوب نسل جوان

آیا رامش واقعاً عاشق داریوش شده است؟

عشق نامرئی



من هیچوقت ژست و فیگورهای گوگوش را تقلید نکرده‌ام ...

تلفنی با «رامش» قرار ملاقات می‌گذارم . اینطور که معلوم است ، چندروزی بخاطر عمل کردن «لوزتینش» خانه نشین شده‌است بهمین دلیل این‌روزها کمتر خبری ازرامش در مطبوعات و رادیو و تلویزیون دیده «میشود.

قبل ازاینکه بدیدارش بروم ماجراهای عشقی اوو داریوش راکه مدتها برسر زبانها بود بخاطر، میآورم و از خودم می‌پرسم : پس بالاخره سرانجام این عشقها بکجا می‌انجامد !

ساعت ده شب با اودرخانه‌اش که در «قیطریه» واقع شده است قرار ملاقات می‌گذارم . پیدا کردن خانه رامش مثل این میماند که‌آدم بخواهد از هفت خوان رستم بگذرد. زیرا تو این برف و سرما اینقدر باید خیابانهای ریز و درشت رابپشت‌سر گذاشت تا بالاخره آنرادرشمالی‌ترین نقطه‌تهران‌پیدا کرد.

وقتی وارد خانه‌اش میشوم‌و در سالن پذیرائی بانتظارش می‌نشینم، صدای‌دکتر معالج اوبگوشم میرسد که می‌گوید:

– خانم رامش ، شما باید بیش‌ازاینها مراقب خودتان‌باشید، چون کوچکترین سرماخوردگی باعث میشودکه شمابرای‌مدت‌زیاد تری بستری بشوید .

پس از رفتن دکتر رامش وارد سالن پذیرائی میشود. موهایش را برنگ شرابی در آورده‌و حلقه حلقه کرده‌است . حالا وقتی اورا از نزدیک می‌بینم ،احساس‌می‌کنم هیچ فرقی باتصویرش درتلویزیون ندارد . باهمان زیبائی خاص وبا همان چشمان جادوئیش میآیدمقابلم می‌نشیند و حال و احوالپرسی می‌کند . دختر خیلی خونگرمی جلوه می‌کند.

ازش سئوال میکنم:

– حال خودت چطوره. آیا طاقت میاری که در خانه بمانی؟

در صندلی خود جابجامیشود ومی‌گوید:

– تو این چند روز خیلی بهم سخت گذشت. واقعا برایم غیر قابل تحمل شده که در خانه بمانم . انگار که زندانی شده‌ام.

سیگاری آتش میزند و من‌از او سئوال می‌کنم :

– دکتر بهت نگفته از چه موقعی میتوونی دومرتبه برنامه اجرا کنی ؟

فکری میکند ومیگوید: همین الان که دکتر از اینجا رفت ،بهم گفت که بعد از یك‌هفته میتوونم مجددا شروع‌بخواندن بکنم . البته توصیه کرده که آرام بخوانم تا بحنجره‌ام فشار وارد نیاید..بهمین جهت من تصمیم دارم تا اواخر اسفند ماه اصلا فعالیتی نداشته باشم .

سئوال می‌کنم:

– پس هیچ آهنگ تازه‌ای نداری ؟

بلافاصله جواب میدهد:

– چرا .یکشب قبل از اینکه تحت عمل جراحی قرار بگیرم ، جدیدترین آهنگم را بنام «شیون» ضبط کردم. شعرش را پرویزوکیلی گفته و بابك آهنگ آنرا ساخته و واروژان آنرا تنظیم کرده‌است . اگردوست‌داشته باشی برایت‌می‌گذارم تاگوش بدهی. **!!**

ازجایش‌بلند میشود ونوار جدیدترین آهنگش راه میآورد ودر ضبط صوت می‌گذارد تا گوش بدهم.

آهنگ خیلی‌زیبا وشورانگیزی است، رامش باصدای حزن‌انگیزی میخواند:

به غروب
تو پائیز
که‌دارن
مرده‌مو
با یه تخت‌روون
میبرن ازین‌خونه

وقتی آهنگ‌تمام‌میشود «رامش بصورت من نگاهی میکند ومی – گوید :

–چطور بود !

– بنظر من خیلی قشنگ‌بود. این آهنگ ببازار آمده؟

– نه ، هنوز تکثیرنشده.

سئوال میکنم :

–. و بیشترمایلی باکدامیك از شاعران و آهنگسازان کار کنی ؟

– بذار برات بگم ... من‌اصلا به اینکه چه کسی باید شعرآهنگم رابگوید توجهی ندارم. من شعر خوب رادوست دارم. آهنگسازهم همینطور . هرکس آهنگ‌خوبی بسازد . من بااو کار می‌کنم. اما پرویزمقصدی رابرای همکاری‌بیشتر می‌پذیرم . چون با او راحت‌تر میتوانم کار کنم . همچنین به‌کار شماعی‌زاده ، و بابك و تورج‌ایمان دارم.

برای اینکه‌نظر رامش رادرباره گوگوش بدانم بایك سئوال او را غافلگیر میکنم:

– چرا سعی می‌کنی از ژست وفیگور گوگوش تقلید کنی؟

گویا انتظار ندارد که چنین سئوالی از او بشود،جواب‌میدهد:

– من اگر میخواستم مقلد گوگوشهای‌نوعی باشم امروز برای خودم رامش نبودم . من نمیدانم

خانم رامش چرا شما ادای مردها را درمیاورید ؟!

«رامش» چه کسی

کدام کارم را از گوگوش تقلید کرده‌ام.

اویك دوست خوب وهمکار من است . ولی زمانیکه من دررادیو رسما آهنك میخواندم، گوگوش برای خود آهنگی نداشت.

البته من در کارم به‌رقابت ایمان دارم ، ولی گوگوش گذشته از خوانندگی یك صحنه‌گردان خوب است و درواقع موقع‌خواندن ترانه‌کلمات را باهمان احساس به مردم نشان میدهد ، که البته این خودش یکنوع‌هنر است .

رامش خیلی با احتیاط درباره گوگوش حرف میزند، مثل اینکه لجش‌درآمده است که چرا از این سئوالها از او میکنم . منهم‌موقعیت رامناسب می‌بینم و از او می ـ پرسم :

– میخواهم یك سئوال‌خیلی خصوصی ازت بکنم . عده‌ای می‌ـ پرسند چرا رامش مثل‌مردها لباس میپوشد و حرکات مردها را ازخود نشان میدهد.

از شنیدن این حرف آشفته میشود.

نگاه تند وتیزی بمن می‌اندازد و بالحن کاملا عصبانی میگوید:

– من نمیدونم ما هنرمندان باید چگونه لباس بپوشیم که‌توش حرف نباشد.

خبم من روزها که نمیتوانم لباس سواره بپوشم و برم‌خیابان و ازطرفی از لباس کوتاه هم بدم می‌آید.

اصلا چگونه میتوانم با لباس کوتاه با آسایش خاطرکار کنم چون تمام مدت نگران هستم‌که مبادا طوری بنشینم که حالت زننده‌ای بوجود بیاید.

از او سئوال می‌کنم بصدای کدامیك از خوانندگان علاقه‌داری؟ میگوید:

– به صدای پوران و درضمن به صدای داریوش هم علاقه‌خاصی دارم زیرا که صدایش بی‌همتاست درواقع رقیب ندارد.

البته اینراهم بگویم‌که در زمان مرضیه‌ها و دلکش‌ها فقط‌صدا مطرح بود ولی حالابنظر من‌این شعر وآهنك است که‌یك خواننده رازنده می‌کند. نه‌صدا.

● **چرا این‌همه از داریوش طرفداری می‌کنی رابطه تو با او درچه حد است؟ عده‌ای میگویند که تو با داریوش رابطه داری؟**

– من وداریوش‌رابطه‌امان فقط در حد یك دوست و یك همکار است نه بیشتر و نه‌کمتر، من به نهایت بصدای او علاقمند ارم. زیرا بدون هیچ تبلیغ و کمکی باین پایه رسیده ازاوخوشم می‌آید.داریوش با اینکه از رادیو و تلویزیون‌طرد شد ولی از کار باز نایستاد. و امروز یکی از محبوب ترین خواننده‌های روز است.

● **چرا ازدواج نمیکنی؟**

– اگر بخواهم ازدواج کنم باید از خوانندگی دست بکشم . ولی من الان بمرحله‌ای رسیده‌ام که نمیتوانم از کارم کنار بروم ولی هرزمان که عروسی کنم حتما فقط یك زن خانه خواهم شد . چون قادر نیستم‌شب ساعت ۹ به‌شوهرم بگویم تو بخواب من میروم فلان عروسی برنامه اجرا کنم و نیمه شب هم برمیگردم، خودت بگو کدام شوهری‌است‌که چنین وضعی را تحمل کند مگر اینکه هرسال یك عروسی بپا کنم و دائم‌درحال طلاق و ازدواج باشم که این هم زیاد پسندیده نیست.

در ضمن مردهم نباید چون من روی سن میخوانم و مورد تشویق مردم هستم و یا اینکه پول دارم، مرا بخواهد ، بلکه مرا بخاطر

(آذر) بونلم بخوانده انگلی -که هیچ شهرت و پولی هم نداشته باشد. اگر چنین شخصی پیدا بشه حتما ازدواج می‌کنم.

– چرا بیشتر از آهنگهایت از عشق ومحبت سخن میگی مگر عاشقی ؟

– نگاهش را به [illegible] میدوزد بفکر فرو میرود و بعد این چنین ادامه میدهد:

– اگر خواننده عاشق نباشد نمیتوونه‌آنطور که مردم میخواهند بخوونه.

– پس توهم عاشق [illegible]؟

با سرگردانی جواب میدهد:

– بله من مدتهاست که عاشقم ولی [illegible] سعی کردم از جنجال بپا کردن بپرهیزم و ترجیحا با مرد محبوبم باشم ولی نمیتوانم ازدواج کنم چون معتقدم : ازدواج گور عشق است و از لحظه‌جدائی و تنهائی متنفرم.

در این لحظه صدای [illegible] «رامش» بلند میشود که میگوید:

– شام حاضر است ، چقدر حرف میزنید. ☐ [illegible]



از «نقد» تا «کارگردانی»!

گفتگوئی با هوشنگ حسامی ، کارگردان نمایشنامه‌ی «کی‌برای‌آخرین بار مادرم را دیدی ؟»

هوشنگ حسامی تئاتری که تماشاگر را

اشاره :

■ هوشنگ حسامی که پانزده سال است در دوزمینه تئاتر وسینما نقدمی‌نویسد ، سال‌گذشته اولین‌فیلمش را جلوی دوربین برد که ما امسال شاهد دیدار آن‌شدیم: «قیامت‌عشق» نخستین‌تجربه‌سینمائی او کم و پیش از یك بینش‌درست سینمائی برخوردار بود و حاکی ازاستعداد و دانش حسامی در زمینه سینما.

حسامی پرودی در اردی‌بهشت ماه سال آینده فیلم پرخرجی را جلوی دوربین خواهد برد ، اما در زمینه تئاتر ، حسامی قبل از آن که این نمایشنامه را برای اجرا آماده نماید در این زمینه مطالعات‌فراوانی کرده بود. نقدهای آگاهانه او در این مورد همواره خواندنی و مورد توجه اهل فن بوده است .

اودر نقدهایش بیشتر انتقاد میکرد تا تعریف و معایب‌نمایشنامه‌ها را با دلیل و برهان برمی‌شمرد و یك تجزیه و تحلیل کافی در این مورد بعمل می‌آورد.

حالا او یك گام دیگربرداشته، کمی از مرزمنتقد بودن فراتر رفته وبه حیطه کارگردانی تئاتر هم گام‌نهاده واین نمایشنامه «کی‌برای آخرین‌بار ...»نشان‌اربرداشت و دید تازه او به تئاتر نو دارد حکایت از دانش عمیق تئاتری می‌کند.

این نمایشنامه تا پنجم اسفند ماه در تالار مولوی‌دانشگاه‌تهران بر صحنه است و بهمین مناسبت دراینجا مصاحبه‌ئی را که باهوشنگ حسامی ترتیب‌داده‌ایم ازنظرتان می‌گذرانیم .

■ مساله انتخاب نمایشنامه در اینجا همیشه یك‌موضوع خاص بوده ، یعنی‌یك‌جور گرفتاری‌دائمی کارگردان باید تمام جوانب رادر نظر بگیرد و بعد نمایشنامه‌ای‌را انتخاب کند . حال با این مقدمه انگیزه تو برای انتخاب این پیس چه‌بوده ، آیا برای این که تعداد پرسوناژها کم و معدود بوده یا...

حسامی : این نمایشنامه را صرفا بخاطر محتوی آن انتخاب کردم . اول‌این‌که‌یك محتوی‌انسانی و اجتماعی دارد . نوعی مبارزه طبقاتی را طرح‌می‌کند که کاربرد ابزارش کاملا متفاوت است . دوم این که‌بهیچوجه پیامش را صریح نمیدهد و همانطور که خودت دیدی طبیعی ، زنده ، و شفاف آدمهارا روی صحنه ارائه میدهد. گنده‌گوئی نمی‌کندسعی می‌کند در راحت‌ترین فرم و مناسبات حرفش رابزند.

من خواسته‌ام در این‌نمایشنامه به تماشاگر احترام بگذارم که‌خودش ابعاد این نمایشنامه را پیداکند. ناچارشوده وظیفه داشته باشد، فکر کند .اگر بخواهد فکر کند دوستش ندارم.

من دراین نمایشنامه نخواسته‌ام یك سری پیام تحویل تماشاگرم بدهم.



■ سئوال دیگر من در مورد تم این نمایشنامه و لایه های آن است . این طور که استنباط میشود همیتون خواسته است از یك‌جورهم‌جنس گرائی همراه با زمینه‌های دیگر اجتماعی صرف زمینه های دیگر اجتماعی حرف بزند.

حسامی : اولا یان (پرسوناژی که توسط اسماعیل محرابی ایفا میشود) بهیچوجه به آن شکلی که از روحیه نمایش حس میشودتمایلات همجنس گرایانه ندارد . این تمایل درواقع انگیزه انتقام‌گیری ازطبقه مقابلش است . بهمین دلیل این ابزار وانگیزه را در مورد جیمی (منصور خلج) بطور صریح بکار می‌گیرد.

برای یان هیچ فرقی نمی‌کند که کسی را که مورد شکنجه قرار میدهد خودجیمی یا مادرش باشد. او میخواهد از طبقانی که‌بنحوی او را تحقیر کرده‌اند انتقام بکشد.

به عقیده من یان درست مثل پسر بچه‌ای میماند که باشلاق ایستاده . او حتی به خودش هم شلاق‌میزند ، فقط‌برای‌رهائی،یعنی نفس مبارزه.

■ هدف از این‌مبارزه بیهوده چیست؟

حسامی : هدفش رسوا کردن طبقه مقابلش است . همیتون‌دقیقا همین نظررا دارد .

او در جواب مارتین اسلین که خیال کرده بود این نمایشنامه‌و یان قهرمان‌او گرایش های‌هم‌جنس‌گرایانه دارد نوشت :

اگر میخواستم باین مساله برسم مطمئنا این راه را انتخاب نمی‌کردم . راه‌های ساده تری بود که نشان میدادم انسان من‌چه تمایلاتی می‌تواند داشته باشد .

■ برداشت تو حاکی ازتضاد طبقاتی است ومثل این که چند منتقد خارجی هم همین نظر را ابراز کرده‌اند اما این تضادطبقاتی آنچنان که باید در نمایشنامه شکل نمی‌گیرد . نظرت چیست ؟

حسامی : تضاد طبقاتی در روی پیس طرح نمیشود. من‌نمی‌ـ خواستم این کار را بکنم. مهم‌ترین هدف من حفظ طبیعت خاص این آدمها و مناسبات بود . آدم‌های من آزادی منطقی حسی و فکری دارند، یعنی طبیعت خودشان را. پنجاه‌در صد طبیعت خودشان و پنجاه در صد طبیعت کاراکتری را که باید بازی‌کند ارائه میدهند.

جمشید ارمیان



راضی میکند، حتماً فریب میدهد ...

■ مثل اینکه این نمایشنامه رادر لندن دیده‌ای ؟ آیا تحت‌تاثیر قرار نگرفته‌ای ؟

حسامی: در سال ۱۹۶۶ این نمایشنامه را به کارگردانی رابرت کیت دیده‌ام اما برداشت ما دو نفر کاملا متفاوت است . سالها از آن اجرا گذشته و من هرگز تحت‌تاثیر یا الهام او قرارنگرفته‌ام.

■ همیتون در وحشی‌ها هم این روال راادامه داده‌است؟

حسامی : وحشی‌هابنوعی‌ادامه حرکت یان است ، یعنی یان را در ادامه‌مبارزه‌اش می‌بینیم . همیتون بغیر از این در یك‌سری آداپتاسیون هائی‌که از آثار شکسپیر کرده ، سعی نموده این تم را دنبال بکند چون‌عقیده‌اش‌همین است.

مهمترین خصوصیت کارهمیتون زبان آسوده ، راحت ، گزنده ، تلخ و شلاقی‌اوست . زبانی که تابع حس لحظه‌ای است.

■ مساله برخورد منتقد و کارگردان را چگونه توجیه میکنی؟ این‌که منتقدی می‌تواند کارگردان خوبی در تئاتر یا سینمابشود و وقتی مسیر شرا عوض کرد چه جبهه‌ای پیدا میکند ؟

حسامی : الزاما نه. هیچ منتقد خوبی سازنده و کارگردان خوبی‌نیست . در تئاتر مساله خلق مطرح است . اگر خلاقیت نداشته باشی‌نمی‌توانی فیلمساز بشوی .

فرق یك منتقد با کسی که کار تئاتر و سینما می‌کند فقط یك چیز است . منتقد در مقابل انتقاد آسیب پذیر نیست وجبهه نمی‌گیرد ، ولی کسی که منتقد نیست حتما حساس است . منتقد خودش‌نکات ضعف خود را درك می‌کند.

از نظر من‌بعنوان یك منتقد تئاتر آنچه یان اعتقاد دارم پیاری مهرابی به نقش یان و آذرفخر به نقش خانم اوانس است. لیندا و جیمی (شهلا امیر بختیار و منصور خلج) نیز راحت و طبیعی بازی می‌شند ، بخصوص یان که ابعاد مختلف این پرسوناژ را جدا کرده است .

چیز دیگری را اینجا باید اضافه‌کنم و آن این است که‌مهمتر از استعداد و درك و ... یك‌روح صمیمی در این گروه وجود دارد.

اگر نمایش موفق است ، حاصل زحمات تك‌تك افراد است. اگر موفق نیست دقیقا تقصیر من است.

■ حالا میخواستم بگوئی تئاتر امروز باید چگونه باشد ؟

حسامی: تئاتر امروز نباید تئاترراضی‌کننده‌ای باشد ، تئاتری که تماشاگر را راضی می‌کند حتما فریب میدهد . تئاتر امروز باید تماشاگر رابه خشم آورد ، معترض کند ویك آگاهی تازه‌باید به تماشاگر بدهد.

■ نمایشنامه بعدیت چه خواهد بود ؟

حسامی : خیال دارم سال آینده نمایشنامه وحشی‌هاکریستوفر همپتون را روی صحنه‌بیاورم.

بطور کلی در نظردارم سالی یك فیلم بسازم و نیز سالی یك نمایشنامه روی صحنه بیاورم.

■ تمام



آرمان: گنج قارون

گفتگوی اختصاصی با هنرپیشه سالیان دراز سینمای ایران : آرمان

> **چشمه‌خاموش**
>
> گفتگوبا آرمان تازگی ندارد. سالهاست که باچهره خاص و مشخص خودهنرپیشه است. کارگردان است وگاهی تهیه‌کننده. اما همیشه یك‌نکته خیلی روشن‌دروجوداین‌ادم هست.
>
> نکته‌ای که در کمترهم‌سن وسالهایش می‌توان پیدا کرد.و آنهم «صداقت» این آدم‌است. صداقتی که‌هنوز نمیدانم ازاتکاء به‌نفس‌او سرچشمه می‌گیرد یاریشه‌دیگری دارد. بهرحال وجود دارد‌بهمین خاطر گفتگو باآرمان که برای من همیشه چشمه‌ای بودیاب پاك هدیه‌ایست برای خودم و چه‌بسا برای‌شما.
>
> ناوی

● **آقای آرمان‌میانه‌تان بـا جوانها چطور است ؟**

آرمان : اینها امیدو آینده سینمای ماهستند . همین جوانها هستند که دنباله‌رو ماهستند و باعث دوام‌و بقای نام ما. خیلی دوستشان‌دارم . چون‌منهم یك‌موقع جوان بودم‌و‌همین‌ایده‌های تازه را

● **مفهوم‌ادبها‌بود و‌میزان سنجشان ، حرفهایشان‌و طرز تفکرشان ... است ؟**

آرمان : کار نو یا کهنه ، من زیاد نمیتوانم دوباره‌اش حرف بزنم . چون من اصلا نمیتوانم و نمیدانم که چطور باید نو وکهنه را از هم‌جداکرد. هرایده جدیدی چه جوانها بوجودش بیاورند چه پیرها ، برای من باارزش‌خواهد بود. سینما یك کارهنری است‌متکی برتکنیك . بنابراین صد هزارفرم که ندارد . سینما هنری است که بوسیله چند نفر آکتور یاهنرپیشه روی پرده میآید و خودرا توسط عکس نشان میدهد . و در این‌میان آنچه که ... از دیگرمتمایز میکند ابتکار سازندگان یك اثر سینمائی‌است . بنابراین‌چه احتیاجی هست که ما مشخص ... کارنو

یکی باااتوبوس و یکی هم با گاری.

اما در اینجا، درسینمای‌ایران ماهمیشه راه پیرفته‌ایم ،هدفمان به غلط ، برگشتن به سرمنزل بوده است . بهمین خاطر با هر وسیله‌ای که پیش میرفتیم ، چه موشك وچه گاری ، از مقصودواقعی دور میشده‌ایم .

البته در طول این مسیر که گاه جرقه‌هایی هم بوجود میآمد ، جرقه‌هایی که ... کم‌دوام وکم‌نور و بخصوص بدون پشتیبان بود که فورا خاکستر میشد.

البته در این سالهای اخیر ... را جوانترها می‌کنندو کار کهنه‌را پیرها . مسئله ابتکار است که در همه آدمها وجوددارد . ازجوانهای هیجده ساله تا پیرمردهای هشتاد ساله . اما چون جوانها انرژی‌شان بیشتر است ... تجربه زیاد ندارند. ناراحتی‌ها را نکشیده‌اند ، ریسك می‌کنند . ... این ریسك‌ها یاموفق میشوند . یا شکست میخورد امایك‌آدم باتجربه که سنی گذرانده میترسد ریسك کند.

بنابراین برای من که حدود پنجاه‌سال ... دوسال است در کار سینما هستم ریسك‌جوانها مایه‌خوشحالی است. چون ـ حقیقت‌رابگویم ـ اگرموفق بوده‌ ... سهم ... هستم و از آن سود‌میبرم و اگر موفق نبوده ... جزء ... باید ... را هم ...

● **بیست و دوسال فعالیت در سینمای‌ایران که‌بیش از سی سال عمرندارد یعنی رشد کردن و حرکت کردن در سینمای‌ایران بهمین خاطر میپرسم که فکرمی‌کنید در این‌سالها سینمای‌ایران مسیر منطقی و حرکت سالم یك سینمای نوپا را داشته است ؟**

آرمان : در اغلب کشورهای دنیا سینما فعالیت دارد و همیشه یك در مسیر صحیح خود پیش میروند . حالا با این تفاوت که یکی با موشك مسیر را می‌پیماید ...

به جبر زمان جوانها مسیررابراه صحیح انداخته‌اند یعنی عقب‌گرد کرده‌اندو خیلی آرام ، خودراپیش میکشانند . اما این راه درست‌را اگر بخواهیم باهمین سرعت طی کنیم ... گذشته را جبران کنیم ، بلکه‌باید به‌این چرخهاانرژی دادو بحرکتشان انداخت . حالا این انرژی را دولت‌بوجود میآورد یا سرمایه‌دار مهم نیست . بهر حال احتیاج به انرژی است. که البته من فکرمی‌کنم که این بیشتر وظیفه دولت است . بهرحال من‌امیدم را گذاشته‌ام روی جوانها.

● **در مورد آن جرقه‌ها توضیح بدهید.**

آرمان: خب ، گفتم که‌ابتکار همیشه و در همه کس وجوددارد. مثلاخودمن . درسال ۴۴ که عروس دریارا ساختم . میخواستم بلکه همین قدمهای ... گامهای ... بردارم ... منحرف شدم بالاجبار عقب‌گرد‌کردم به همان راه منحرف قدیم.

خوب بیاد دارم که ... عروس دریا صحنه‌ای داشتم ... بابهروز وثوقی ... دو خورد میکردیم و بعد باهم ... میرفتیم ... دو ... میآمد ... فیلم «فیکس‌فریم» ...

> ● **ما شرم داریم که‌دست زن و بچه‌مان را بگیریم و بدیدن فیلم فارسی برویم!**

حدود ده‌پانزده ثانیه طول میکشید و بعد دوباره فیلم ادامه پیدا میکرد. آنجاش بااین کارخواسته بودم‌این حباب شدن واین مردن را با «فیکس فریم» نشان بدهم . و این کاری‌بود که تاآنروزدرسینمای ایران کسی انجام نداده بود و کارگردانهای ایرانی از فیکس‌فریم استفاده نمی‌کردند . البته این یك کار تکنیکی ساده و پیش پاافتاده بود.

در اولین جلسه نمایش که‌من با دوستان مطبوعاتی نشستم که فیلم را ببینیم به اینجا کهرسید، من دیدم بعد از حبابها کات شدیه

درایران درحدی است که تماشاچی ایرانی علاقمند سینمایی است که ما سازندگان خودمان شرم داریم که بازن و بچه‌مان برویم توی‌سالن نمایش و تماشایش کنیم. اماخب، بازهم مردم از زمان عروس دریا روشنتر شده‌اند واین پیشرفت زمان است.

یك نکته‌ای‌هست ، درست‌است که میگویند ، هنرمند باید مردم‌را بدنبال خود بکشد . اما تا کجا، حدش چیست ؟ مگر ما که‌هستیم تا مردم رابدنبال خود بکشیم ؟ و تازه از آن طرف باید یك حداقل آمادگی هم در مردم همراه باشد!

این ساختمان است . وطبیعی‌است که بهترین کاخ‌ها را باید با بهترین مصالح ساخت.

برای من سینمایك کارکامل جمعی است . من فکر میکنم نه تمام‌عوامل از کارگردان تا کارگر فنی در ساخته و پرداخته شدن یك اثرسینمایی نقشهای مشخص‌و لازم دارند.برای من سینمایك‌ساعت است که باتمام دقتش بدون حتی یك پیچ یایك مهره از کار باز میماند.

پس هنرپیشه هم باید درکار خود به نسبت دیگران خلاقیت داشته باشد اما نه خلاقیت درحد

اگر دیدم یك جوان نوزده بیست ساله نه تحصیلاتی دارد وذوقی وهنکاری مرا طالب است باکمترین دستمزد حتی بدون دستمزد برایش کارکنم ، و با صمیم قلب هم کار کنم، همانطور که در «چشمه»بازی کردم وبه کارم هم‌افتخار میکنم ، اما ازنظرتهیه نه‌قدرت‌سرمایه‌ائی رادارم و نه‌جرات‌اشرا. چرایش‌را توضیح داده‌ام.

● **این که‌گفتید یك‌همکاری فردی است. در زمینه‌های جمعی‌و پشتیبانی وسیع چه می‌کنید ؟**

آرمان : من دیگر انرژی جوانها را ندارم که پابه‌پایشان بروم ، اما

سینمای ایران را منحرف کرد

بقیه ماجرا و باصطلاح فیکس‌فریم پرید .من خیلی تعجب کردم. از آپاراتچی که توضیح خواستم.گفت: من‌دیدم یك تکه‌سیا «توی فیلم‌بود» بیرون آوردم . همین حرف‌اومسیر مرا یکبار دیگر عوض کرد. وتائید این‌تغییر مسیر فروش پرضرر فیلم بود ! من دیدم وقتی یك‌آپاراتچی که سالهاست دارد فیلمهای ایرانی وخارجی نمایش میدهد فیکس‌فریم‌را با یك‌تکه سیاه جامانده اشتباه میگیردو آنرا می‌برد ، خوب ، از تماشاچی چه‌توقع ؟

من هم دوباره برگشتم به تجارت.

البته زمان خودش پیش‌میآید. اما یك مقدار هم‌تماشاچی مقصر است وقتی تماشاچی ازبدترین فیلم استقبال می‌کند وپول برایش میدهد ، دیگر چه انتظاری میشود داشت ؟ در حالیکه در اروپا و امریکا ازفیلم‌بد باگوجه‌فرنگی و تخم مرغ پذیرائی می‌شود .

● **- بااین مردم چه باید کرد ؟**

- همیشه اینطور بوده که برای رسیدن به هدف یکعده فدا شده‌اند تا راه صاف‌وپیموده شده است. درجنگ‌هم همین است سربازها کشته‌میشوند تا به‌پیروزی برسند.

پرورش‌فرهنگ‌و تمدن احتیاج به تغییر نسل و گذشت زمان‌دارد متاسفانه سطح فرهنگ سینمائی

● **- فکر می‌کنید درسازندگی یك اثر سینمایی‌ه‌نرپیشه چه نقشی دارد ؟**

آرمان : ببینید ، کارگردان می‌گوید . من خالق اثرهستم ، سناریست میگوید ، من پایه و اساس فیلم هستم . تهیه کننده می‌گوید من سازنده کارم ، همه اینهادرست، ولی هنرپیشه مصالح

گریستن با قطرات گلیسرین و خندیدن با جوك قلقلك .

● **این امیدتان‌را به جوانها باچه همفکری و کمکی توجیه کرده‌اید ؟**

آرمان : تنهاکمکی که من‌می‌توانم به جوانها بکنم ، در حد فعالیت‌های هنری است .

این در قدرت من هست که



جـوان‌ها ریسك میکنند . اما پیرها می‌ترسند!

در تشکیلات‌درسندیکا ، درجلسات، همیشه هستم . اگر نظری‌داشته باشم. اگر احساس کنم حمایت من و حرف من لازم است ، کوتاهی نخواهم کرد. من هم رئیس کمیته هنرپیشگان در سندیکا هستم ،هم عضو اتحادیه تهیه کنندگان و در هردو جا ازجوانها حمایت کرده‌ام.

● **آقای آرمان ، بارجوع به حرفهایتان بازی شما در فیلم (گنج قارون) که‌جای‌خاصی درتاریخ سینمای‌این ملك دارد. یکی از عوامل مهم بوجود آورنده‌این اثر بود. در مورداین کار ونقش وجای گنج‌قارون در سینمای‌ا یران چه نظری دارید ؟**

آرمان : در مورد این کار خاص ، من نمیتوانم بگویم که‌راهی برای‌سینمای این‌ملك بازکرده چه بسا که از آنچه‌بود بیشترمنحرفش کرد حتی‌جلوی حرکتش‌را هم گرفت. چرا که یکعده آمدند سرمایه و خلاقیتشان راگذاشتندروی‌این فکر و نه‌تنها برای پیشبرد و پیشرفت سینماکاری نکردند بلکه به‌همه‌چیز وهمه کس ضرر رساندند .

گنج قارون یك کارفانتزی بود. یکجور تفریح بود که‌در زندگی دیروز ،امروز، و فردای مردم‌ایران نه میتوانسته و نه می‌تواند اتفاق بیفتد در نتیجه این کار خط‌سیر مردم رااز واقعیت زندگی جدا کرد.

بقیه در صفحه ۲٤

سینمای تجاری یا هنری

ابتدال چیست ومبتذل کیست؟

استقبال بی‌نظیر

نامه‌ها آنقدر زیاد است ، درددلها آنقدر فراوان است که خود ما هم حیران مانده‌ایم که چه‌بکنیم. زیرا که‌بیش از دو صفحه مجله را نمیتوانیم باین‌امر مهم‌اختصاص بدهیم. معهذاتمام کوشش ما اینست که‌با چاپ نامه‌های انتقادآمیز شما ، سازندگان فیلمهای ایرانی و حتی تماشاگرانی را که چندان علاقه‌ای بفرستادن نامه ندارند و هیچ نوع اظهارنظری نمیکنند آگاه‌سازیم و باین‌وسیله آنها را رودرروی تماشاگران فیلمهای ایرانی قرار بدهیم .

ماخصوصا این صفحه‌راگشودیم‌تا وقتی انتقادی در این مجله مطرح میشود سینماگران فکر نکنند که این فقط ما هستیم که از فیلمها انتقاد می‌کنیم . درحالیکه ازهر صدنامه که برای ماميرسد ، حداقل هشتادتای آن آمیخته به اعتراض به وضع فیلمسازی ایران می‌باشد . نامه‌هائی که دردفتر مجله موجوداست‌نشان میدهد که خانواده‌ها ازفیلم های سکسی و پرزدوخورد چندان دل‌خوشی ندارند ، و بخلاف تصور عده‌ای ازسازندگان فیلمها ، دیگر زمان اینگونه فیلمها سرآمده ، و باید در حد شعور و عقل و تفکر اجتماعی فیلم‌ساخت که همگام با شئونات مختلف مملکتی هرروز گامهای تازه‌ای بجلو برداشته شود .

تماشاگرایرانی تشنه دیدن فیلمهای خوب است ، درچنین‌شرایطی زمینه برای ساختن فیلمهای‌خوب مهیاست و تماشاگران ایرانی آمادگی پیداکرده‌اند تااز فیلمهائی‌که هم‌مردم‌پسند باشد وهم تجارتی نظیر باوج‌و تنگسیر استقبال کنند، واقعا چرا باید دست به تهیه آثاری زد که‌دوسال بعد اگرآنرا ببینند ،خودشان‌شرمشان خواهدشد.در مصاحبه هفته گذشته با سعید مطلبی ، مورد جالبی پیش آمد و آن اینکه بهمن مفید خانواده‌اش را بدیدن‌فیلمی‌که درآن‌بازی کرده‌است نمیبرد . واقعا چرا نباید فیلمهای خوب ساخته شود ؟

راه انحراف با فیلمهای سکسی

آقای «هوشنك درویش‌پور» دانشجوی دانشسرای خوی ، طی نامه‌ای مینویسد : سینما درنظام اقتصادی و آئین وسنن وفرهنك و معنویات ملی میتواند نقش‌مهمی داشته باشد

پس چرا بجای تربیت وراه صحیح نشان دادن ، راه‌بدرابمردم وبخصوص بجوانهای چشم و گوش بسته میاموزند و فیلمهای لختی‌را بروی اکران و در معرض دید تماشاچی قرار میدهنداین فیلمهای لختی که اصطلاح فیلم سکسی را يدك می‌کشند باعث ابتدال سینمای وطنی میشوند وابتدال گران آن همان کسانی هستند که راه‌تجارت را در لخت کردن زنانی که‌نمیتوان بآنها لقب هنرمند داد یافته‌اند.

من نمیدانم چرا بعضی از تهیه کنندگان پولهایشانرا درراه‌ساختن فیلمهائی نظیر تپلی ، گاو ،پستچی، و خاك بکار نمی‌اندازند . فیلمهائی که هم روی مردم تاثیر بگذاردو هم اینکه برای جوانها مثمر ثمر واقع شود !

چرابا فردین فیلم نمی‌سازید ؟

آقای عبداله ایلکچی و عزت آخانی دیپلمه های وظیفه ، طی يك نامه مشترك از کرمانشاه‌خطاب به سینماگران هنری سازنوشته‌اند:

آقایان تقوائی ، مهرجوئی و کیمیائی ، چرا از وجود هنرمندان مزیری چون آقای فردین درفیلم‌هایتان استفاده نمی‌کنید . لابد میخواهید بگوئید فقط بهروز وثوقی وسعید راد هنر دارند . شماخیلی اشتباه می‌کنید . برای یکبار هم که شده با شرکت فردین فیلمی بسازید وامتحان کنید. آنوقت خواهید دید که فروش فیلمهایتان هم چند برابر خواهد شد. ما نمیدانیم چرا در سینمای ایران باند سازی تشکیل شده است ...

هنر و تجارت

سینما آمیخته‌ای است از هنر و تجارت . وایندو لازم وملزوم یکدیگر هستند. اما فیلمهای‌تجارتی چند سال اخیر ایران ، چنان پرونده سیاه و غم‌انگیزی داردکه آدم از دیدن بعضی ازآنها احساس شرم می‌کند .

سازندگان فیلمها ، نهایت‌سوء استفاده را از تماشاچیانی که فرهنك سینمائی ندارند کرده‌اند و هر نوار مبتذلی را بنام‌فیلم‌بآنها تحویل‌داده‌اند . خوشبختانه‌گروهی بنام سینماگران پیشرو قد علم کردند تا فیلمهای خوب بسازند ووظیفه آنهاست تا به تهیه کنندگان که عامل اصلی يك فیلم بشمار میروند ، تفهیم کنند بایدفیلمهائی نظیر خاك ، پستچی‌وتنگسیرساخته شود. فیلمهائی که هم سود دارد وهم خوب است .

بجنورد — مصطفی امینیان

کارگردانها و فیلمهای‌بد

سردبیر عزیز ، راقم این‌سطور دیرباری است که هم فیلم وهنر را می‌شناسد و هم سینمای وطنش را . هم رنج دیدن فیلمهای مبتذل را تحمل کرده و همه شادی دیدن فیلمهای ارزشمند را . و حالا خوشحالم که در فیلم وهنر نظر خودم را بنویسم :

بعضی از تهیه کنندگان میایند فیلم خوبی تهیه میکنند واین فیلم هم در جشنواره‌هاو هم‌دوفستیوال ها برنده میشود و چند منتقدیا از آن‌انتقاد میکنند ویاتعریف . اما بعداز چند هفته هنوز که هنوز است تهیه کننده بپول‌خودنرسیده.

مقصر کارگردانانی هستند که از زیر ساختن فیلم خوب شانه خالی میکنند . نمونه های زیادی داریم . مثل زرین‌دست که آمد وسوسه شیطان را ساخت وبعد رفت شکوه قهرمان و شهر آفتاب را کارگردانی کرد .یانصرت‌کریمی که درشکه‌چی را ساخت وبعد تخت خواب سه نفره ، ویاداود ملاپور که شوهر آهوخانم راساخت وبعد شب اعدام را .

یا اینکه چرا پرویز صیاد که هنرمند خوبی است و نمایشنامه کرگدن «اوژن یونسکو» را از او می‌بینیم باید در فیلمهائی نظیر «صمد» ظاهر بشود و انگشت‌تو چشم این وآن وتماشاچی بکند ؟

چرا نباید هنرمندانی نظیر بیژن مفید بطرف سینما روی بیاورند ؟

واقعا باید مقصر را در این وسط پیدا کرد . زیرا هرکس که وارد سینمای فارسی میشودمرشد برایش زنك میزند . و آزادش میگذارند تا هرچه که میخواهد بسازد .

تهران — علی اکبراحمدی

فیلم هنری ضرر میدهد!

(نبایند حواست تماشاگر ایرانی‌را بنحوی خوب ارائه دهید)

من به عنوان يك تماشاگر فیلمهای ایرانی می‌خواهم چند کلمه‌ای درباره سینمای فارسی صحبت کنم‌وامیدوارم که قابل چاپ باشد .

حرف تمام کارگردانها و تهیه کنندگان و اکثر دست اندرکاران هنرسینمای ایران اینست که‌تهیه



سازندگان فیلمهای فارسی از تماشاگران بی‌فرهنگ سوء استفاده میکنند.

فیلم هنری مساوی با شکست است. وتهیه فیلمهای مبتذل مساوی با فروش سرسام آور. زیراکه تماشاگر فیلمهای فارسی (شورش و آرامش در حضور دیگران) را نمی‌خواهد بلکه طرفدار پر وپا قرص فیلمهای (صمد بمدرسه میرود) و امثالهم می‌باشد و به‌هیچوجه هم نمیتوان سلیقه او را تغییر داد.

کسی نسبت به‌این فیلمسازان ایرانی بگوید شما که می‌دانید تماشاگر فیلم فارسی چه می‌خواهد، چرا نمیآئید هنر وتجارت را تلفیق کنید.

خوشبختانه بعضی‌از کارگردانها تقریبا به‌این موضوع واقف‌شده‌اند نظیر میرلوحی در ساخته خویش (تپلی) به امید اینکه روزی‌سینمای فارسی سینمائی خوب وامیدوار کننده داشته باشیم.

باتقدیم احترام محمد هادی نعمت اللهی – شیراز ۲۶ر۱۱ر۵۲

ترك عادت موجب مرض است!

خوشحالم از اینکه رفراندوم تازه مجله مورد علاقه‌ام باعث‌شدتا بتوانم کمی حرفهایم را در مورد ابتذال چیست و مبتذل کیست بزنم.

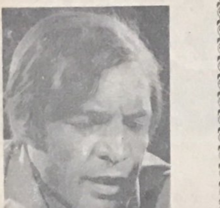
براستی چه خوب گفته‌اند که (ترك عادت موجب مرض است) بله باید عرض کنم تماشاچی هیچ‌گناهی ندارد. به فیلم بد عادت کرده و باید این عادت را کم‌کم ترك کند اما چگونه؟ مسلما باید فیلم بد ساخته نشود. خوب آمدیم وساخته شده چه کسی باید جلوی نمایش آن را بگیرد. در مرحله اول اداره نمایشات باید به فیلمی که‌تمامش صحنه‌های سکس جلف محله های بدنام ورقص های دوحوضی است و جز گمراهی چیزی به همراه ندارد پروانه نمایش ندهد. البته مامنکر سکس نیستیم امامیگوئیم باید بطرز صحیح وبه جا استفاده شود نه آنکه تماشاچی از دیدن آن در سالن تاریك سینما عرق شرم برپیشانیش بنشیند.

خوب حالا اگر به جای چنین فیلم‌هائی لااقل تنگسیر و صادق کرده و بلوچ وامثال آنها نمایش داده شود این تماشاچی چشم‌چران هم عادت بدش را ترك می‌کند و یواش یواش به فیلم های سنگین هنری روی می‌آورد.

مقصر بعدی مسلما کسی جز سازنده فیلم نیست که پایه‌واساس اولیه چنین فیلم‌هائی را طرح ریزی می‌کند ودرست است که می‌گویند (خشت اول گر نهدمعمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج). وآنوقت که از این حضرات‌سئوال می‌شود آقا چرا فیلم بدمی‌سازی اول منکر بد بودن می‌شود و بعد که به حرف حساب‌رسید، میگوید برای امرار معاش مجبورم فیلم را برای گیشه بسازم.

می‌خواهم ازاین آقایان سئوال کنم آیا نمی‌شودفیلم را مجموعه‌ای از هنر وتجارت ساخت.

محمدجواد کازرونی – تهران



* سالگرد مجله‌ی خوب «فیلم وهنر» را به مدیر، سردبیر وگردانندگان آن مجله تهنیت گفته، موفقیتهای روز افزون شما راآرزو می‌کنم.

رضا بیك‌ایمانوردی

ترس و دلهره در سینما

از ترس خشک شدم! *

از : سام

* «از ترس خشک شدم» نام یک فیلم کمدی ترسناک است با شرکت جری لوییس و دین مارتین

* بمناسبت نمایش فیلم‌های: کنتس دراکولا - فرانکشتین خالق زن - انتقام فرانکشتین (درسینماها) وسریال حس ششم (درتلویزیون)

■ به همان اندازه که تهیه کنندگان وسرمایه‌داران سینما از تهیه‌ی بیابی و بی ربط فیلم های وحشتناک و دلهره آور بیمی ندارند و بی احساس مسئولیت دست به سرهم کردن هرفیلم دلهره آور بی پایه می‌زنند ، تماشاگر امروز سینما زمینه‌ی «ماکابر» ، سبک مرگبار ووحشتناک را در سینما به‌رسمیت نمی‌شناسد وفقط روشی مربوط به تصمیم تاجران سینما میداند .

گرچه‌این فکر چندان هم‌دور از واقعیت نیست ، اما این سبک فیلم سازی که توسط تعدادی فیلم‌ساز قادر شخصیت پیداکرده ، برای سازنده‌یی که سینما را فقط وسیله‌ی معیشت خود قرار نداده باشد سبکی‌ست که عناو کمالی به دنبال‌خواهد داشت ... در زمانهایی که فاصله‌یی کوتاه در بین دارنده به ردیف‌فیلم‌های وحشتناک ودلهره آور ساخته می‌شود اما شاید از هرصد فیلم فقط پنج فیلم ردپایی از یک‌کارگردان فهیم و اثری از فکری سازنده درخود داشته باشد .

باید دید که در اصل چرا چنین فیلم‌هایی‌بطوربیابی ساخته و روانه‌ی بازار می‌شوند ؟ طبعا تصمیم تاجر سینمایی ارتباط به‌خواست‌تماشاگر نیست...هر آدم طبیعی و معمولی مایل است که به مفاهیمی دورورای منطق زمان خود و دوروای طبیعت دست‌یابد . این خواست گرچه به طبع تنوع‌طلب بشر مربوط است، اما دراصل به آن میل باطنی به بلند پردازی ذهن وگرایش‌به‌مسایل متافیزیکی‌ربط پیدامی‌کند ... البته ازسویی دیگرتازگی دنیای جدیدی براوگشوده می‌شود و سفر به دنیای دیگری که جدا از حال و هوای زندگی عادی‌اوست ، هیجان خلق می‌کند . وکشش اثیری این‌دنیای تازه ، قلب وروح او را به بازی می‌گیرد .

عامل هیجان آور برای هر آدم درسنینی مختلف تغییر شکل وماهیت پیدامی‌کند ، در هرسن به حال وروزی متفاوت می‌رسد ، اما میل‌به ترس و دلهره در هرسنی وجود دارد .

اگر شخصی با دیدن یک مسابقه‌ی فوتبال به هیجان می‌آید وشخص دیگر با سادیسمی که در وجودش ریشه دوانده فقط از زجر دادن دیگران احساس لذت وتشنگی می‌کند و شخص سومی ازنشستن پشت میز قمار تهییج می‌شود ودر همین ردیف ، هرکس‌میل مخصوصی به عاملی خاص برای به هیجان آمدن دارد ، آدمها در یک مورد وجه اشتراک دارند ، شاید همه از نیرو های مجهول و ناشناخته‌ی طبیعت نیروهایی مافوق طبیعت انسانی و مافوق عادی می‌ترسند و اگر این درظاهر بروز داده نمی‌شود التهابی درونی و باطنی را نتیجه می‌دهد .

عده‌یی از دانشمندان ،همین نوع ترس را مبداء علم دانسته‌اند. پروفسور«ارنست جانسون»روانشناس امریکایی ، می‌گوید :

« آیابرای شما هم اتفاق افتاده که یک شب که تنها بسر می‌برید خود را با یک‌هیولا روبرو ببینید ، و بعد متوجه شوید که خیالی بیش نبوده ؟ آیا به فکر افتاده‌ید که چطور با آن هیولا بجنگید و مغلوبش کنید ؟ این‌ترس پایه‌ی علوم و اختراعات است ».

با آنکه امروز آدمها قدرت مقابله با یک هیولای معمولی راپیدا کرده‌اند . اما آن ترس ، هنوزسر جای‌خود باقی است . چرا که‌هنوز از ترسیدن به هیجان می‌آیند و لذت می‌برند ... اما ساختن اولین فیلم های خوفناک تاریخ سینما ، انگیزه‌یی بجز پاسخگویی به‌نیازی این چنین در تماشاگران داشته است . گرچه‌اولین فیلم های‌خوفناک بطور غیر مستقیم این نیاز را بر آورده می‌کرد ، اما در اصل یک کارهنری و نقطه‌ی شروع ایجادیک سبک‌جدید در سینما بود که‌بیشتر ریشه‌ی زیبایی شناسانه داشت .



تاریخچه‌ی فیلم های ترسناک باز می‌گردد به دوره‌ی صامت به حدود سالهای ۱۹۱۰ که فیلمسازان



گرایش های این چنینی داشت امانقطه‌ی‌شروع در آلمان مشخص تر است وبه کار اکسپرسیونیستها مربوط می‌شود. در تاریخ سینما از فیلم «دانشجوی پراگ» اثر «پل‌وگنر» (۱۹۱۳) بعنوان نخستین فیلم این مکتب یاد شده‌است :

« این فیلم که مربوط به مساله‌ی هویت آدمی‌ست سرگذشت دانشجویی را حکایت می‌کند که شیطان ، تصویر او را از آینه می‌دزدد وسرانجام روح او رانیز تصرف می‌کند شیطان و موجودات فوق‌طبیعی شرور که مردم بی‌اراده وضعیف و وامانده و گرفتار را تحت نفوذ خود داشتند ، موضوع و مضمون اصلی این فیلم ها را تشکیل‌می‌دادندو در حقیقت‌افسانه‌ی فاوست به دنیای رویا و کابوس گسترش یافته بود . »

و بعد به «مطب دکتر کالیگاری» اثر «رابرت‌ویمنه» (۱۹۱۹) می‌رسیم که نقطه شروعی مشخص تر است و توسط بسیاری از سینما شناسان‌به عنوان اثری یادماندنی‌که جنبه های هنری درآن کاملا مورد توجه قرار گرفته ، یاد کرده‌اند .

در تاریخ سینمای آرتورنایت می‌خوانیم :

« این فیلم داستانی ست‌که دیوانه‌یی آنرا نقل می‌کند (باآنکه تماشاگران تا آخرین لحظه‌ی فیلم از جنون او خبر ندارند) چندروز بعداز اینکه دکتر عجیبی درجشن عمومی‌شهرکوچکی در آلمان شخصی راکه در خواب راه می‌رود بمردم نشان می‌دهد ، قتل‌های عجیب و غیرقابل توضیحی مردم شهر رابه وحشت می‌اندازد . وقتی که بهترین دوستِ‌قهرمان داستان بقتل می‌رسد جوان قهرمان کم‌کم بهدکتر کالیگاری و مردی که درخواب راه میرود ، بدگمان می‌شود . عقیده‌ی خود رادر این باره بامقامات دولتی درمیان میگذارد ولی کسی به حرف اواعتنا نمی‌کند . کوشش پاسبانان در مقابل نیروهای شیطانی دکتر بیچاره و بی اثر است . ولی قهرمان داستان مصرانه به کار خود ادامه میدهد و پی‌می‌برد به اینکه دکتر گالیکاری از طریق جادوگریهای قرون‌وسطایی سزار را تحت اراده‌ی خود دارد و او را وادار به ارتکاب تمام این جنایات کرده است بدین ترتیب شیطان در جسم کالیگاری رفته و کالیگاری به صورت آدمی نشان‌داده می‌شود که مردم را به خاطرلذت آدمکشی به قتل می‌رساند ولی آخرین صحنه‌ی فیلم نشان میدهد که‌دکتر کالیگاری‌رئیس تیمارستانی‌ست که قهرمان‌جوان فیلم در آن محبوس است.»

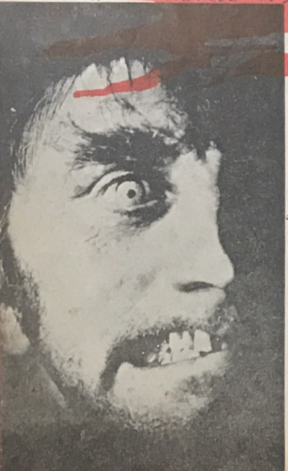
در ادامه‌ی ساختن این نوع فیلمها به نامهای معروفی مثل «نوسفر اتو» اثر «مورنائو» و دکتر مابوز بر می‌خوریم . که‌این فیلم اخیر و چند فیلم وابسته‌به آن فریتس لانگ کارگردان آن را به عنوان استاد فیلم های و هم آلودمی‌شناساند : دکتر مابوزقمارباز (۱۹۲۲)وصیت‌نامه‌ی دکتر مابوز (۱۹۳۳) و هزار چشم دکتر مابوز.

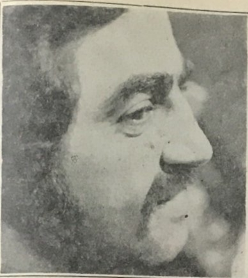
در ادامه‌ی ساختن این نوع‌فیلم ها و شناخته‌شدن این زمینه‌ی تازه به عنوان یك سبك مهم سینمایی و نیز استقبال سینماروها از آن، تاجران سینما بفکر افتادند که‌نیز بهره‌برداری بیشتری بکنند. سینمای وحشتناك که به آمریکا و اروپا نیز کشیده‌شده‌است یك زمینه‌ی مشخص تجاری‌می‌شود و بسیاری ازفیلم‌سازان به آن روی می‌آورند .و با از بین رفتن قیدوبند های شدید سانسور این سبك نه‌تنها تشخص بیشتری پیدا می‌کند بلکه عوامل تازه‌یی مثل خون آشامی بیشتر به آن‌راه می‌یابد ، که برای تماشاگر معتاد این نوع فیلمها ، نتیجه را جذابتر و پرکشش‌تر می‌سازد .

در انگلستان ، که شیطان پرستی جدی گرفته می‌شود ، قصرهای قدیمی و راهرو های پیچ درپیچ سردابهای تاریك و فراموش شده و قبرستان های مخروبه ، خیابان‌ها وکوچه‌های نیمه تاریك پیچ درپیچ موقعیت‌مناسبی برای این نوع‌فیلمها پیش می‌آورد ... در امریکا هم بسیاری از فیلمسازان بعدازدوره‌یی که‌فیلم‌های موزیکال ، فیلم های خانوادگی ورمانتیك‌مشتری خود را از دست داده ، به سمت سینمای وحشتناك جلب و جذب می‌شوند.

عوامل اولیه‌ی این سینما بخصوص جنون خون آشامی توسط اشراف زاده ها وسیله‌ی مناسبی واقع می‌شود ، برای بیان یك نوع محتوی ، مخالفت با رژیم سرمایه داری‌در قالب‌استعاره... چشم‌انداز قصرهایی‌قدیمی که بر بلندی واقع شده‌اند، دهکده‌یی‌مملو از مردمانی فقیر که در پائین این قصر واقع شده و نزول شبانگاهی صاحب‌منصب قصر برمردم دهکده و آشامیدن خون آنها و یا تحت نفوذ قرار دادن ، وانواع واقسام تجاوز به

بقیه در صفحه ۲۹





«آخرین قسمت»

رضا فاضلی :

سینماگر متفکر در هیچ کجای دنیا، احتیاج به تبلیغ ندارد.

● **فیلم «مغولها» در ذهن تماشاگر فیلمهای فارسی بدبینی بوجود آورد.**

● **اساس و ضوابط پخش فیلم از بنیاد ویران است.**

«۲»

● **این عشق برای شما ماديات كنداشت . پس حداقل بايد معنويات داشته باشد . حالا كه قراراستضرر بكنيد حداقل بايد آن چيزى را بسازيد كهدلخواهتان است !؟**

فاضلی : من آخرین فیلمی‌که ساختم واز ایران فراری شدم (قهرمان شهرما) بود ، فیلمی که از حد متعارف آن روز یك قدم فاصله داشت مثلا دراین فیلم‌بر عکس همه کارهای بخوخوب آن زمان رقص وآواز وجود نداشت. وبزرگترین دلیل ضرر من‌گرایشم به همین فیلمهای غیر متعارف‌بود که از (الماس ۳۳) شروع شد به کارگردانی داریوش مهرجویی بعد (قهرمان شهر ما)به کارگردانی خودم وبعد (شب فرشتگان) به کارگردانی فریدون گله . ونتیجه این تلاش غیر متعارف از دست رفتن سرمایه . بالا آمدن قروض‌و از بین رفتن شهرت وپرستیژهنری وتجارتی‌ام بود در آن روز . من شب افتتاح (قهرمان شهرما)گفتم که اگر این فیلم خوب فروش‌نکند منهم بعداز این فیلم آبگوشتی خواهم ساخت که اصطلاح‌آن روز بود . وهمین کار را هم کردم.بعد از بازگشت به ایران برای جبران ضرر در فیلمهای جنوبی - مغربی‌و حتی مصطفی لره از **کلاه جادوئی مخملی** استفاده کردم. وديديم كه اين كلاه جادوئى موفقم هم كرد. من به این نتیجه رسیدم که مردم کشور ما برای تفریح به سینما میروند . نه این کشور بلکه مردم همه دنیا برای رفع خستگی‌روزانه وهفتگی به سینما میروند. وهیچ توقعی جز وقت گذرانی ندارند. حتی آنهائی که به سینمای وانگارد و نوگرای یا هر چیز برتر دیگر معتقدند . فقطمحض تفنن به سینما توجه دارند. پس منهم باید کاری میکردم در حد رفع خستگی که موفق هم شدم.

● **پس شمااز‌سینما سودبرده‌اید. اما چون بدهکار بودید سودها پای قرض حساب شد وگرنه ..**

فاضلی : اما شما فراموش کردید که من دو عامل اساسی‌فیلم را خودم بعهده دارم، واز خودم دستمزدی نمیگیرم .

البته من بعداز تمام تجربیاتم آمدم عکس مار را کشیدم یعنی کاری کردم که همان شخصی میکند که گفتم استثناء است و اسمش را نمیبرم . وضمنا توضیح دادم که من کلاه مخملی جادوئی را پیدا کردم و غیرمستقیم‌اعتراف کردم که سوراخ دعا را پیداکرده‌ام.

● **پس اگر سوراخ دعا را پیدا کنیم مشکل حل میشود و تهیه کنندگی سینما هم کاری خواهد بود خوش منفعت !؟**

فاضلی : منتهی باید شانزده سال از عمرش را آدمی مثل من بدهد تا سوراخ دعا را پیدا کندو البته شاید هم خیلی‌ها اینرا بدانند . اما چون مثل من بدهکار نیستند . بخودشان اجازه نمیدهند از آن استفاده بکنند وچه بسا که منهم اگر یکروز دوباره سرمایه‌ای بدست آوردم واز بدهکاری‌خلاص شدم . دوباره دست بکار ساختن فیلم خوب نشوم ؟ اما متاسفانهمن بانکی ندارم که پولش را بیاورم وفیلم‌بسازم و ضرر کنم وبازهم..

● **تا اینجا قسمت اول‌سئوال حالا از نظر کارگردان و هنرپیشه توضیح بدهید که چرا فیلمهایتان همان که باید باشد نیست !**

فاضلی: این‌قسمت یك جواب‌کلی‌دارد. در سینمای ایران اگر فیلمی موفق بشود کوچکترین عضوآن فیلم‌مدعی میشود که : من بودم که این فیلم ساخته شد . حتی کمك فیلمبردار فیلم می‌گوید که‌بخاطر وجودذیجود من بود که این فیلم فروش کرد .

اما اگر فیلم شکست بخورد همان بحث همیشگی پیش میآید. حتی کارگردان فیلم‌هم که سازنده وبوجود آورنده اثر است یك‌یك عوامل را باعث خرابی میشمارد.و خلاصه کارگردان میگوید دست و بالم را بستند . هنرپیشه میگوید من فرمانبردار بودم وتهیه کننده میگوید . من سرمایه‌را گذاشتم‌و به بقیه ماجرا کاری نداشتم.

ولی قدر مسلم اینست که کار سینما یك کار تیمی است . درست است که نقش کارگردان ورهبر گروه بسیار مهم است . اما بارها اتفاق افتاده که با تمام پیش بینی ها ودقت ها وقتی یك چهره در جای‌خودقرارنگرفت. فیلم افت میکند . واین لطمه تا آنجا است که باید گفت در کار سینما یك مهره نابجاتاثیرمنفی‌اش بیش از ارزش خودش است‌وباعث مشکلات غیر قابل جبرانی میشود.

● **در مورد پخش فیلم چه میگوئید .**

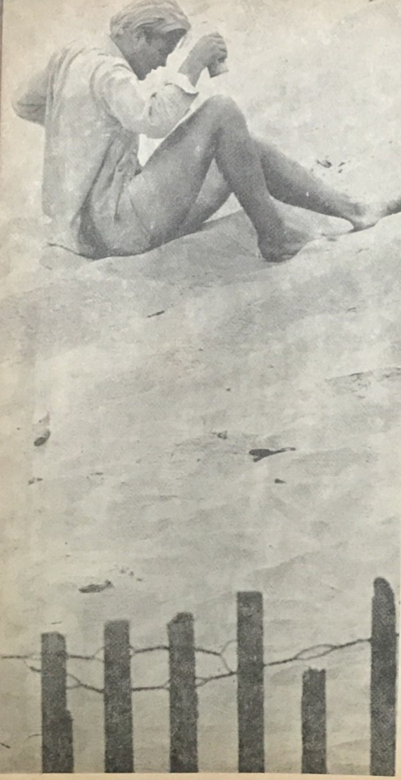
فاضلی: پخش فیلم‌یکی از مسایل

بقیه در صفحه ۳۹

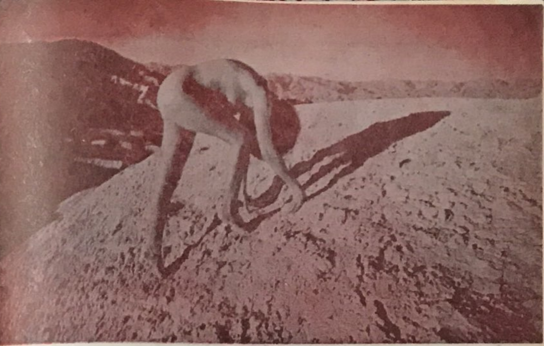
شده‌است ، زیرا امروز عده‌زیادی ازما در نقاط مختلف امریکاویا در دیگر کشورهای جهان وجود دارند و بملاقات نمودن‌یکدیگر ادامه میدهیم ، وبشناختن یکدیگر می‌پردازیم و بخوبی میدانیم که‌ما پیشگامان جستجوگر عصر جدید میباشیم. نسل من ، نسل شما ما بوسیله برچسب «مسافرت و جستجوگر» مارك زده شده‌ایم . ما برفتن و جستجو کردن با جنبش و تحرك ادامه دادیم (وهنوز هم ادامه میدهیم)، در این تحرك و پیگردی ازیك سمت قاره به سمت دیگر، بین سانفرانسیسکو و نیویورك ، بین‌هندوستان و مکزیکو و ازطریق تمام تجربیات درونی و شخصی Psychedelics سیستمهای‌یوگا بمسافرت پرداختیم ، هیچ نسلی، از زمان کریستف کلمب ، بیشتر از این دو نسل جاری امریکائی مسافرت نکرده است . آری، دیگر نسل‌ها نیز همچنین سفر هائی کرده‌اند ، اماآنهاهمیشه بعنوان فاتحین‌مسافرت نموده‌اند تادیگران را بانقیاد خود درآورند، تابدان‌ها طریق زندگی خودشان رابیاموزند. پدران ما هنوز در حال سفرکردن از طریق‌ویتنام بعنوان رزمندگان فاتح میباشند. آنها مسافرت می‌کنند ، بله – اماامروز چقدر بیفایده و غیرواقعی تمام این‌سفرها و فتوحات آنهابنظرما میرسد ، بخاطر این که ما نیز در حال مسافرت کردن هستیم اما مشغول جمع‌آوری کردن تکه‌خرده‌های‌شکسته واز هم گسیخته معرفت ، عشق، امید اعصار قدیم میباشیم . نه خرد پدران ما ، نه خرد مادران ما، بلکه‌آن‌خردومعرفتی که باندازه‌سن کره خاکی ، باندازه سیاره‌ها ، باندازه خود انسان کهنه وقدیمی میباشد – مرموز ، ابدی– وتکه‌تکه دورهم گرد میائیم ،هرآنْ چه‌داریم باعشق‌وعطوفت‌بیکدیگر عرضه‌میداریم اهمیتی ندارد که چقدر ممکن‌است کم نظر آید.

در سینما ،این پیگردی وجستجو از طریق طرد کردن تمام زد وبندهای حرفه‌ئی ، معیارهای تجاری ، قوانین ،سو ژه‌ها ، تکنیك‌ها و

بقیه در صفحه ۲۸



بل امریکا در فیلمی از «اندی وارهول» با نام My Hustler



برهنه‌ای در کویر ...

داستان دنباله‌دار

نوشته: م . صفار

دیگر حرفی بین ما رد وبدل نشد و پس از خوردن شام بخانه برگشتیم . مایکل هوردن که خیلی خسته بنظر میرسید ، صورت‌الیزا را بوسید و باطاق خودش رفت . الیزا وتونی که در هال نشسته بودند نگاهی بمن کردند ومن احساس نمودم که باید بروم و بخوابم . از جایم بلند شدم‌وگفتم:

– شب بخیر !

الیزا که سعی میکرد متوجه حرکات آنها نشوم گفت :

– سعی کن . امشب راحت بخوابی چون صبح خیلی کارداریم.

من باطاق کوچکی که مخصوص خودم بود رفتم وروی تخت دراز کشیدم.

با خودم فکر کردم آیا ممکن است الیزا به مایکل هوردن‌خیانت کند ؟ نه ، این امکان نداشت زیرا مایکل هوردن آنقدر به تونی‌محبت کرده بود که او هیچوقت حاضر نمیشد به او خیانت کند .

تا نیمه های شب بیدار بودم. هر چه میکردم خوابم نمی‌برد. فکر های عجیب و غریبی بمغزم راه یافته بود . همانطور که روی تخت دراز کشیده بودم صدای پائی از بیرون شنیدم . آهسته‌از روی‌تخت بلند شدم و گوشم رابدرچسباندم. اما هیچ صدائی نمی‌آمد ، چند لحظه مکث کردم وبعدآهسته دررا گشودم . تمام چراغها خاموش بوده ومن بدرستی نمیتوانستم جائی‌را ببینم . با خودم اندیشیدم :

– پس صدای پا از کجا آمد؟

وقتی این فکر را کردم ، بی‌اختیار بطرف اطاق خانم‌الیزابراه‌افتادم. هنوز درست به پشت دراطاق‌الیزا نرسیده بودم که صدای تونی رااز داخل اطاق شنیدم که میگفت:

– باید خیلی مواظب‌سلیمه‌بود، میکنه بو برده باشد .

پس حدسم درست بود . تونی والیزا باهم سروسری داشتند که من تا آن لحظه نمیدانستم.

آهسته خم شدم ودر حالیکه نفسم را در سینه حبس کرده‌بودم از سوراخ کلید بداخل اطاق‌نگاه کردم ، آه .. نه ، باور نکردنی بـود .

الیزا لخت و برهنه روی تخت خوابیده بود وتونی هم مشغول در آوردن لباسهایش بود .

هیجان زده پشت در نشستم‌تا ببینم چه اتفاقی میفتد . لحظه‌بعد دوباره از سوراخ کلیدبداخل‌اطاق نگاه کردم . تونی والیزا درآغوش یکدیگر فرو رفته بودند و عاشقانه لبهای یکدیگر را ماچ میکردند . از دیدن این صحنه لرزش خفیفی‌توی بدنم دوید و لبهایم را گاز گرفتم. اگر مایکل هوردن از این ماجرا با اطلاع میشد بدون شك هردوی‌آنها را می‌کشت . چندبار تصمیم‌گرفتم که با صدای بلند سرفه کنم وبه آنها بفهمانم که من بیدار هستم. اما ترسیدم که مبادا مورد خشم آنها واقع شوم .

الیزا که شهوت عجیبی سراسر وجودش را فرا گرفته بود، به تونی میگفت :

– خیلی دوستت دارم تونی ، تو هیچوقت نباید از ما جدابشی.

در همین موقع ناگهان صدای در اطاق مایکل هوردن‌را شنیدم‌که باز شد . هراسان از پشت دراطاق الیزا بلند شدم و بطرف‌آشپزخانه دویدم و خود را پنهان کردم .

مایکل هوردن از اطاق خود بیرون آمد و چراغ راهرورا‌روشن کردو سپس در حالیکه چشمان خواب آلودش را میمالید بطرف توالت رفت .

از این‌شماره بخوانید:

«۱۳»

سلیمه در خاطرات واقعی خود تعریف میکند:
- ما در کویر بلوچستان زندگی میکردیم و زندگی ساده و بی‌آلایشی‌واش گذرانده‌ایم ، تا اینکه یکروز عثمان سردسته یاغی‌های قلعه‌لادیز با دو تن ازیارانش بچادر ما حمله کردومرا دزدید.

زندگی غم‌انگیز من از همین زمان آغاز شد. من همراه غلام به‌افغانستان فرارکردم،امادر آنجاهم گرفتارشیخ‌شمعون‌شدم.او تصمیم گرفت که‌مرا بیك امیر کویتی بفروشد. موقعیکه به‌بحرین رفتیم تا ازآنجا باموتور لنج‌به‌کویت برویم غلام شیخ شمعون راکشت و صاحب‌موتور لنج هم‌برای تصاحب من با غلام‌گلاویزشد واو را بدریاپرتاب کرد.

فردای آن روز پیرزنی بنام کلثوم مرا از دست عبدالقادر نجات‌داد و مرا به خانه‌یکنفر امریکائی بنام مایکل هوردن برد که‌در آن خانه علاوه بر او زنش‌الیزا ویکنفر دیگربنام تونی که‌دستیار مایکل‌هوردن بود زندگی میکردند.

خاطرات زندگی پر هیجان من از لحظه‌ای آغاز شد که همراه آنان بتهران آمدم. شب اول مایکل‌هوردن والیزا وتونی ومن‌به‌یك رستوران مجلل رفتیم وشام خوردیم.

در حین شام خوردن من متوجه شدم که‌تونی‌والیزا نگاههای عاشقانه‌ای بهم‌رد وبدل می‌کنند.

- اینك دنباله‌ماجرا را اززبان سلیمه بخوانید:

در این فاصله من فرصت پیدا کردم که باطاق خود برگردم ،اما هنگامیکه میخواستم از جلوی‌اطاق الیزا رد بشوم تونی در اطاق را باز کرد وبیرون آمد. تونی که از دیدن من در آنموقع شب جاخورده بوده نگاهی تعجب آلودبمن‌انداخت وگفت :

- اینجا چیکار میکنی ؟

در حالیکه بلکنت زبان افتاده بودم ، گفتم :

- خوابم نمی‌برد ...

تونی که متوجه شده بود ،من از ماجرا با اطلاع‌شده‌ام،خشمگینانه غرید :

- شتر دیدی ، ندیدی . اگر حرف بزنی میکشمت ، فورا برگرد باطاقت .

تونی این حرف را زدوبلافاصله برای اینکه مایکل متوجه اونشود داخل اطاقش شد ودر را بست .

من که از حرفهای تونی مات و متحیر شده بودم ، بطرف اطاقم دویدم ، اما صدای مایکل که تازه از توالت بیرون آمده بود ، مرادر جایم میخکوب کرد :

- سلیمه ..

باترس ولرزبرگشتمو درحالیکه سعی میکردم در چشمانش نگاه‌نکنم گفتم :

- بله آقا ...

چند قدم بطرف من برداشتو گفت:

- اینجا چیکار میکنی ؟

با استیصال گفتم :

- خوابم نمی‌برد ، اومده بودم قدم بزنم .

مایکل شانه مرا گرفت وتکانم داد :

- تو داری دروغ میگی ..پس چرا رنگت پریده ، چراداری‌میلرزی.

دستپاچه شدم و گفتم :

- نه آقا ...هیچی‌نیست.

فورا بداخل اطاقم دویدم ، اما مایکل هم پشت سرم داخل اطاق شد و گفت :

- چرا اینطوری داری حرف میزنی ، مگه اتفاقی افتاده ؟

هول زده جواب دادم :

- نه آقا ، هیچ اتفاقی نیفتاده.

مایکل عصبانی شد و شانه های مرا گرفت و گفت :

- مثل اینکه یه خبرائی هست ومن نمیدونم ، اگر حرف نزنی فردا صبح از این خونه میندازمت بیرون .

اگرواقعا مایکل‌به‌آنچه که میگفت عمل میکرد ومرا از خانه خود بیرون می‌انداخت ، من‌چکار میتوانستم بکنم ؟. از اینرو زیرلب گفتم :

- چشم آقا ... بهتون‌میگم ..

- هان ؟ زودتر بگو ..

می‌ترسیدم آنچه را که اتفاق افتاده به مایکل بگویم . اگر او میفهمیدکه‌تونی وزنش باوخیانت میکنند چه اتفاقی می‌افتاد. عاقبت دل بدریا زدم و گفتم :

-خا نم الیزا وتونی ... ؛

هنوز حرفم را تمام نکرده‌بودم که صدای تونی تو اطاق پیچید.

- خفه شو سلیمه ...

با وحشت بدر اطاق نگاه‌کردم. تونی با آن چهره‌سیاه وترسناکش خشمگینانه برآستانه در ایستاده بود وداشت ما را نگاه میکرد.

مایکل هوردن که از ورودتونی وفریاد او بکلی جا خورده بود ، گفت :

-تو اینجا چی میخوای ؟

تونی که خون چشمهایش را گرفته بود سکوت کرد وبمن خیره شد .

از ترس زبانم داشت‌بندمیامد، احساس کردم که تونی خیلی عصبانی شده است .

مایکل که حیران ایستاده بود، فریاد کشید:

- چرا حرف نمیزنید ، من‌باید بفهمم تواین خونه چه خبره ؟

ناگهان تصمیم گرفتم همه چیز را به مایکل بگویم . وقتی او را سرگشته دیدم ، دلم‌برایش‌سوخت. همانطور که چشم بتونی‌دوخته‌بودم گفتم:

- آقای مایکل ،تو نی بشما خیانت میکنه ...

هنوز حرفم را تمام نکرده‌بودم که تونی بطرفم حمله آورد ومرا بزمین انداخت . مایکل‌که‌ازشنیدن این حرف رنگ صورتش قرمز شده بود ،با مشت بصورت تونی کوبید و فریاد کشید :

- سیاه پوست کثیف ...

وبعد با لگد محکم توی دلش کوفت .

تونی که چاره‌ای جز گلاویز شدن با مایکل را نداشت ، ناله‌ای کرد و سپس بچابکی از روی زمین بلند شد وباسر بطرف مایکل‌یورش برد.

الیزا که از سر وصدای آنها با رنگ پریده داخل اطاق‌شده‌بود، بطرف من آمد وسیلی محکمی توی گوشم زد و گفت :

- دختره نفهم .. اگر اتفاقی بیفته ، همش تقصیر تونه .

من از ترسم حرفی نزدم و گوشه‌اطاق ایستادم . مایکل مثل گرگ گرسنه‌ای که طعمه دیده باشد ، با دیدن الیزا ، بطرف‌او آمد وموهایش را گرفت و بطرف خود کشید. الیزا فریاد دلخراشی کشید و تونی فورا از اطاق خارج شد و چند لحظه بعد که برگشت چاقوی بلندی در دستش بود که‌من بی‌اختیار فریادکشیدم:

- تونی ، ترا بخدا اینکار را نکن .

تونی که دهانش کف کرده بود، باعصبانیت رو به‌من کرد:

- من هم ترو میکشم وهم‌مایکل رو.

آنگاه دستش را بلندکرد تابا چاقو مایکل را ازپای درآورد ، ولی مایکل خیلی‌تر وفرز دست او را روی هوا گرفت و چاقو را از دستش خارج ساخت .

الیزا که حالت تهوع‌بهش‌دست داده بود ، بپای شوهرش افتادو گفت :

- همش تقصیر من بود.. .

مایکل وحشیانه فریادمی‌کشید ونفس‌نفس میزد. من‌بلافاصله خودم را از اطاق بیرون انداختم واز راهرو گذشتم ودر خانه‌را بازکردم وازآنجا خارج شدم .

خیابان‌خلوت‌وتاریك بود. حتی یکنفرهم در آن حوالی‌دیده‌نمیشد. مثل دیوانه‌ها توی خیابان خلوت و تاریك شروع بدویدن کردم ...

دلم میخواست فرار کنم ..بد جوری احساس‌ترس و تنهائی می‌کردم .

هنوز در حدود دویست قدم‌از خانه مایکل دور نشده‌بودم‌که‌چشمم به‌پاسبان پست افتاد . دوان دوان خودم را باو رساندم و گفتم:

- کمك کنین ، الان یه نفر کشته میشه .

پاسبان که از حرفهای‌من‌خواب از کله‌اش پریده بود ، پرسید :

بقیه در صفحه ۳٤

نقد تئاتر

سرباز لاف زن

اثر : ت.م. پلوتوس – ترجمه : محمد پایگاه
کارگردان : خلیل موحددیلمقانی
بازیگران : پرویز فنی‌زاده ، هماروستا ، سروش خلیلی، هادی اسلامی ، پری‌امیر حمزه، نازی حسنی ، فرشیدفرشود، محمدکلاهدوزان و چندتن دیگر.
محل نمایش: تالار بیست وپنج شهریور

از: غلامرضا موسوی



دیلمقانی نتوانسته ریتم کلمات را بدرستی درك کند.

اشاره :

تاسال پیش تالار ۲۵ شهریور در انحصار نمایش و نمایشنامه‌نویسان ایرانی بود، بدین سبب‌که شاید محل رشدی باشد برای این جماعت و کارگردانان‌اداره برنامه‌های تئاتر که موظف باجرای آثار نمایشی‌ایرانی‌بودنده و داشت‌کفکیر نمایش‌های‌ایرانی‌به ته دیگ‌میخورد. چه نمایش‌های اجرا شده اگر نه بهه لیك قابل توجه بود و این آغاز تحولی در این تالار شد و زعمای اداره برنامه تئاتر که بـــا گشایش‌تئاتر شهر بازارشان کساد شده بود برآن شدند تااجازه‌اجرای نمایش‌های ترجمه شده را صادر کنند ، که کردند .

آغاز کار بانمایش «بازرس» گوگول بود که عزت‌الله انتظامی همان گونه که می‌دانید کارگردانش بود واز نظر تجاری هم موفق.

«سرباز لاف زن» اثر پلوتوس دومین نمایش ترجمه شده است که در این تالار بروی صحنه امد وبه‌دیدارش شتافتیم !

نمایشنانه واجرا :

پلوتوس ، دو قرن پیش از میلاد مسیح میزیسته وزستگاهش سارسینا. بعداز رفتن به «رم» در نمایشهای آن زمان ببازی‌پرداخته و بعد از چندی نمایشنامه نوشتن راشروع کرد و حال بیش از ۱۰۰ نمایش راباو نسبت میدهند که۲۰ تای آن بیشتردردست است .

بیشترین کار و بقولی‌شگرد پلوتوس دراین‌است که طرحهـــا و آبته‌های قصه را از یونان بوام گرفته و بآن شکل وبوی محلی میداده واین وجه تمایز او بـــا هم‌عصرانش است .

دیالوگ‌هائی را که‌پلوتوس در دهان هنرپیشگانش می‌گذارد شعر گونه است وآنهم با ریتمی خاص. همینجااشاره کنم که دیلمقانی در این کارش نتوانسته بود ریتم ادای کلمات را بدرستی درك کند وعدم هماهنگی بیش‌از حد انتظـــار بود.

سرباز لاف زن بیان کننـده قصه خاصی نیست ، همان راروایت میکند که نظیرش را بکرات‌دیده‌ایم، لیك بانوع جدید و یا درست‌تـــر بگویم همان تخته حوض‌خودمان .

پرویز فنی‌زاده نمایشنامه رانجات داده!

پیرگوبلی‌نیز «سرباز» در نبودن پلیوسیکلر معشوقش را میربایدو پالاستریو که غلام اوست به فکـــر نجات دختر است که گرفتاردزدان شده‌و ایبان او را به سرباز پیشکش میکند . عامل سرنوشت ،همانگونه در نمایش‌های تخته حوض بوقور یافت میشود – غلام پالاستریو بـــا نامه ارباب سابق خویش پلیوسیکلر راازماوقع‌اطلاع‌میدهد وباکمك‌دوست او پری‌پلکتومنوس و معشوته او موفق بنجات دادن معشوق‌ارباب خود«دختر» می‌گردد – فائق آمدن خیر بر شر و بقولی پایان خوش.

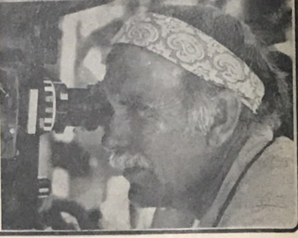
سرباز در نمایش پلوتوس‌چنین تصویر گردیده : فردی کلاش ، خودبین ، بی‌صفت و خیال‌پرداز تا حدی که امر بخوداو نیز مشتبـــه گردیده است و غلامش پالاستریـــو نمونه‌ای است از صفا ، صمیمیت، عشق‌وهوش‌و سرانجام مردانگی –در اجرای‌دیلمقانی غلام‌همان‌خصوصیاتی رادارااست که سیاه درنمایش‌تخته حوض دارد. خلیل موحد دیلمقانی از معدود کارگردانهای تئاتراست که سواد دارد و بگفته‌ای‌معلوماتش در زمینه تئاتر بیش از تجربیاتش هست ودلیل این گفته نگاهی به اجراهای نمایشنامه‌های گـــذشته اوست که نمی‌تواند طرح را پیاده کند و در این نمایش بخصوص‌عجله در عرضه نمایش که‌گویا بدلیـــل صرفنظر کردن‌از اجرای صیادان رادی‌بخاطر پیش‌دستی دانشجویان دانشگاه تهران بوده، میباشد.

دیلمقانی همانگونه که گفتم خوش فکراست و فکر او در زمینه «آدابته» کردن نمایش‌کاریست بس جالب ، لیك‌باتوجه باینکه‌نتوانسته فرم طرح را درقالب اجراپیاده‌کند، سخت ناپخته مینمایاند و بایـــد بگویم که با نمادن کلمـــات بنحـــو اندك ازرمان حال ، وربط بی‌موقع وناصواب آن – که‌اغلب هم بدون ملاحظه و نماد واقعی‌نمایش‌پلوتوس میباشد–نمیتوان نمایش را«آدابته» کرد و بادیالوگهائی امثال : نرخ «جو» را اتاق اصناف‌ارزان نموده، نمیتوان ارتبا طواقعی‌بین حال‌و گذشته برقرار کرد.

بقیه در صفحه ۴۲

سام پکین پا

... مردی ثابت در سرزمینی متغیر..!



در دوشماره پیش درصفحه۳۳ مجله (بقیه مطلب سام‌ پکین‌پا) ستون اول جمله‌ی« طرش نسنجیده بود » اشتباها «طرش‌سنجیده بود» چاپ شده که بدین وسیله تصحیح می‌گردد.

«۳»

«مك كوی» «استیومك كوئین در«این‌فرادمرگبار» ادامه‌ی حیات «کیبل هوك» و عاقبت آن نسل بحساب می‌آید. نسلی که «زمان» و تغییرات جبری «مکان» نه این که در ذات وجوهر بدون تغییر و پویای وی اثری مستقیم‌و پررنك بجا نهاده باشد، بلکه همان‌آدم را دچار نوعی «دگردیسی» کرده، «شکل»ونحوه‌ی کنش و همچنین واکنش های‌وی را مطابق بازمان پرورده است.

چند تن از منتقدین نامی جهان ، آثارپکین پا را به دو ویاچند دسته منقسم و جدا کرده وفی‌المثل آثار اولیه‌ی وی را تا کیبل‌هوك بیك دسته وفیلمهای بعدی وی را در گروهی دیگرمورد تحلیل‌قرار میدهند ، حال آن که‌آثاراین استثنائی‌ترین پدیده‌ی سینمای امروزجهان با همه‌ی تفاوت زمانی‌خود، همچون دانه های زنجیری بهم مرتبط و وابسته‌اند - با توجه‌به اینکه‌این‌خاصیت بتنهائی نمی‌تواند مزیت ویژه‌ای بشمار آید - و این حتی‌در غیر عادی ترین فیلم پکین‌پا ، ششمین فیلم او بانام «سگهای پوشالی» نیز بخوبی‌قابل‌رویت‌است.

سگهای پوشالی با فضائی تهدید کننده و خشونتبار، زمینه‌ی مساعدی را فراهم می‌آورد که وی‌را یك فاشیست تمام عیار و یك‌فیلمسازمستبد ودیکتاتور بنامند . این فیلم در بسیاری از کشور های‌جهان تحریم می‌شودو تقریبا در هیچ کشوری بصورت‌سالم (بدون حذف قسمت هائی از آن) بروی‌پرده نمی‌آید.

فیلم ، داستان مهاجرت یك زن و شوهر از امریکا به دهکده‌ی کوچکی در انگلستان را بازگو می‌کند که قبلا زادگاه و اقامتگاه قبلی زن‌بوده است. دیوید سامنر ریاضیدان (داستین هافمن) وهمسر عروسك‌وار ولوندش «امی»(سوزان‌جرج) جفت‌نامتناسب وناجوری‌اند که این ناهمگونی دردهکده کوچك هرچه پررنك تر وواضحتر نمایانده‌میشود.

« دیوید » ظاهرا از فضای خشن‌و شلوغ آمریکا به دهکده پناه می‌برد و جای شگفتی بسیار است هنگامی که در می‌یابیم این خانه از آن‌او نیست ، بلکه در تملك همسرش می‌باشد (خانه ازآن پدر «امی»بوده است) و در حقیقت پکین‌پا با انتخاب‌یك‌داستان ساده، براحتی چند نقطه نظرگویا و همیشگی خود را درفیلم می‌گسترد و تعمیم میدهد ، بی‌آنکه جای پای واضحی از خود و یا قهرمانان از پیش‌شناخته‌شده و مالوفش بجا نهاده باشد و از حیث فضای فیلم است که آن را «غیرعادی» ترین فیلم وی بحساب می‌آوریم ، چه این تنها فیلمی است از اوکه حوادث آن در امریکا نمی‌گذرد و تماما در انگلستان رخ میدهد.

در این دهکده کوچك دیوید ریاضیدان به‌آرامشی ظاهری دست یافته و امی اغواگر بی‌خبرانه خصلت های زنانه خود را رشد میدهد

حرکات بی‌خبرانه ودر عین حال دعوت کننده‌ی امی و روابطی که وی با جوان های شروردهکده‌اش برقرار میکند، قبل از هر چیز صرفا در جهت نوعی خودنمائی سبکسرانه وهم‌چنین نوعی ارضای باطنی است و هرگز در ذهن خمود و منجمد خودتصور واکنش غیر عادی جوان ها را ندارد.

بدون شك غنی ترین فصل فیلم ، فصل یورش جوان ها بخانه است که پیایی از اطاقی که در آن امی را مورد ضرب وتجاوز قرار داده‌اند به بیشه‌زاری که دیویدسرگشته و حیران گوش بصدای پرندگان دارد

بقیه در صفحه ۳۹



□ سگهای پوشالی

آرمان (بقیه)

اما در مورد خودم . من فکر می‌کنم بازی من در گنج قارون بدتر یا بهتر از دیگر کارهایم باشد. اما میدانید تا مدتهااین مردم‌بجای اینکه بمن بگویند آرمان میگفتند : قارون و منهم وقتی میدیدم این اسم برای من پول و زندگی می‌آورد ، میرفتم دنبالش . بعبارتی در مورد گنج قارون مردم بیشتر مقصر بودند تاسازندگانش .

● **پس بایدبنشینیم و منتظر چرخش‌زمان باشیم‌وپیشرفت‌فرهنگ**

آرمان : البته نه به این صورت ، باید مردم‌را روشن کرد. اما سینما تنهانیست یکمقدار هم دیگران باید فداکاری بکنند . مثلا مطبوعات متاسفانه مطبوعات ما و بخصوص بخشهای‌سینمائی‌شان کاملا گرفتارمشکل مسائل‌جنجالی هستند. البته نه‌این که‌این سوء تفاهم بوجود بیاید که من نظر خاصی دارم روی مطبوعات یا نویسندگان ، من شخصاً درمورد ستاریست‌ها معتقدم که بایددستمزد حداقل ، هنرپیشه‌اول فیلم را بگیرند.

اماحب می‌بینیم که‌عملا اینطور نیست، ونه تنها سینما بلکه دیگر رابطان هم به نسبت‌خود ازاین‌هنر غافل هستند.

● **در این سالهای دراز ، جز گرفتاری از این سینما چه بهره‌ای گرفتی ؟**

آرمان : هیچ ، از مصیبت ها که‌بگذریم . سینما حتی زندگی‌مرا تامین نکرد. دراین سالها مردم زیادی مرا تایید کردند. اما اگر فردا نتوانم کار کنم ، فراموش می‌شوم .

در این سالها اگر بیشتر از دیگران بودم‌ همه می‌گفتند ما را پشت سرگذاشته اگر همراه‌دیگران بودم می‌گفتند مگر کیست ؟ واگر پشت سرشان بودم . میگفتند ، احمق‌بیچاره پس افتاده، و خلاصه آنکه دراین سالها همه ازمن توقع داشتند که یك‌هنرپیشه باشم، نه یك آکتور . گواینکه همیشه سعی کردم‌بمردم‌بفهمانم من اگر درنقشهای گوناگون بازی می‌کنم به‌این‌خاطر است که سعی می‌کنم یك آکتور باشم، نه یك هنرپیشه با یك نقش

● **– خیر آقای آرمان‌شما هیچوقت فراموش نمیشوید.**

آرمان : امیدوارم . □ تمام

هوا هرروز گرمتر میشود (بقیه)

ج – سئوالتان را اصلاح می‌کنم من یك پارچه استعداد هستم . بهمین خاطر است که فیلم هایم همیشه پرفروش‌اند چون هنر مطلق است . و مردم ناخودآگاه هنر مطلق را حس‌میکنند اما ازآنجا کهمردم ما همه‌شان «سارتر» و «تروفو» نیستند فکرمی‌کنند که فیلم هایم هنری نیست و تجاری است .اما جای خوشحالی‌است که مردم ما ناخودآگاه بسیار هنرشناس‌اند و بدون اینکه بدانند وبفهمند از هنر به معنای واقعی‌کلمه حمایت و پشتیبانی میکنند .

س – عقیده شما درمورد موج‌نوچیست ؟

ج – من موج‌نوئی ها را می‌شناسم، با آنها دوست هم هستم ، امادلم نمیخواهد سر به تنشان باشدچون خیلی خوب حرف میزنند ومثل من هم‌فیلم نمیسازند اینرا به شمامیگویم وتاکید میکنم که چاپش‌نکنید گواینکه معمولادیگران این‌حرفرا میزنند که حتمااین‌مورد خاص چاپ شود.

***

س – شما چرا فیلم تهیه میکنید؟

ج– من عاشق سینما هستم .

س– اما تجربه نشان داده که شمافقط عاشق کیف پول ، وسکس این دوشیزه باکره ! هستید .

ج– خیر آقا ، اینطور نیست ،من آن اوائل که عاشق بودم فقط دنبال این دخترخانم میافتادم ، اماخانواده‌اش مرا کتك زدند و می – خواستند بیندازند زندان اما من‌فرار کردم و رفتم پیش اساتید فن آنها سوراخ دعا را نشانم دادند ویك‌کلاه جادوئی به من دادند که باآن توانستم موفق شوم و آنقدرخوب‌موفق شدم که حالا دیگر امر بخودم هم مشتبه شده است.

س– شما قبلا قصه و سناریو می‌نوشتید ، دیگر نمیخواهید این کاررا بکنید ؟

***

ج – قبلا دست و بالم تنك بودکه‌این کارها رامیکردم اما حالاباز‌هم‌می خواهم شروع کنم ، چون سناریونویسی کم مسئولیت تر است . یك پولی میگیری و روزی یك ساعت‌میروی پیش از فیلمبرداری دو صفحه از سناریو را که‌لازم دارند می‌نویسی‌واما در مورد قصه که همیشه برای من نقش بود احتیاج است به استخرو کنار آب نشستن و به طبیعت خیره شدن خوب شد یادم آمد ، مصاحبه‌بس است باید بروم استخر آب گرم شاید هم قصه‌ای بنویسم . و از آن‌مهمتر بیش ازاین‌هم پول ندارم خرج دیرتاژ آگهی بکنم .

* مصاحبه‌تمام میشودمیائیم بیرون‌دیگر برف نمیبارد میگوید : هوا هر روز گرمتر میشود !

برهنه‌ای (بقیه)

– چی شده خانم ؟

گفتم :

– همراه من بیاین .

و سپس هردو با عجله بطرف خانه مایکل شروع بدویدن کردیم. لیکن هنوز داخل خانه نشده بودیم که در باز شد ومایکل در حالیکه میخندید از خانه خارج شد.

پاسبان پرسید :

– همینجاست ؟

گفتم :

– بله ...

مایکل وقتی چشمش بما افتاد دو دستش را بدو طرف درچسباند و گفت :

– دیگه تمام شد ، شما خیلی دیر اومدین ، من هردوتای اونارو کشتم .

جیغ بلندی کشیدم و گفتم:

– اونارو کشتید ؟

با ناامیدی سرش را تکان داد:

– آره سلیمه ... هردوتاشونو.

پاسبان مزبور که از حرفهای مایکل متعجب شده ،مایکل‌راتهدید کرد وگفت :

– شما باید فورا بکلانتری بیائید ...

مایکل دستهایش را بدو طرف کمرش انداخت و گفت :

– من ازاینکه‌اونارو کشتم هیچ ناراحت نیستم .

من دیگر منتظر حرفهای مایکل نشدم ، ودر حالیکه گریه میکردم و بسر وصورت خودمی‌کوبیدم‌بداخل خانه دویدم.

ناگهان احساس کردم که زیر پایم لیز شده است .خم شدم وبا دست بکف راهرو کشیدم ،آه ... خون از کف اطاق به راهرورسیده بود .

با صدای بلند فریاد زدم:

– خانم الیزا .. خانم الیزا..

اما هیچ صدائی نمیآمد . خانه در سکوت عمیقی فرو رفته بود. با ترس ووحشت ، داخل اطاق خودم شدم ، ولی کاش‌هرگز بآن اطاق قدم نمیگذاشتم ، زیرا‌تونی و الیزا هردو در حالیکه بدنهایشان غرق در خون شده بود کف اطاق‌افتاده بودند.

گریه‌کنان بالای سرالیزانشستم وگفتم :

– بخدا من نمیخواستم به‌آقا بگم ... □ ادامه دارد



کیومرث پوراحمد

یك تهاجم «مغول» آسا...!

بنیان یك مکانیزم دگرگون کننده درسینمای ایران



سناریو – کارگردانی و مونتاژ : پرویز کیمیاوی
هنرپیشگان : آسیدعلی میرزا – فهیمه راستکار- پرویز کیمیاوی
ادریس چمنی – وعده‌ای ترکمن.
فیلمبردار: میشل تیریه
دیالوگها : نادر ابراهیمی -آسید علی‌میرزا – محمد رضا اصلانی
وپرویز کیمیاوی.
تهیه کننده : تلویزیون ملی‌ایران

مغول‌ها از لحاظ فرم در تمام تاریخ سینمای ایران بی‌نظیر و حتی در بسیاری ازکشورهای جهان کم‌نظیر است و اینطور که می‌گویند تنها نزدیکیهائی با کارهای [illegible] لوك گدار فرانسوی دارد که بهرحال مسئله‌ای نیست . بارزترین خصوصیت تکنیکی فیلم [illegible] امکان ورمان واقعی [illegible] در خانه یك کارگردان تلویزیون [illegible] احداث یك شبکه‌ی تلویزیونی [illegible] فکر می‌کند وخواه ناخواه [illegible] دارد (خواهد داشت) [illegible] دارد (مثلا آسید علی میرزا) و در ضمن [illegible] مطالعه می‌کند) و به ساختن یك فیلم . مغول‌ها عنوان پایان نامه‌ی تحصیلی همسر اوست [illegible] این افکار مخلوط میشود و اینجاست که [illegible] فیلم را از دریچه‌ی [illegible] کارگردان می‌بینیم . نقش مونتاژ در بیان افکار گوناگون مرد به بهترین نحوی‌ست که باید و بهمان شکلی که به احتمال قریب ، به یقین از ذهن او می‌گذرد.

به مددِاین مونتاژو نیز سایر موارد تکنیکی نظیر میزانسن،شناخت و پرورش شخصیت‌ها ، بازسازی کم نظیر فضا و نیز کمپوزیسیون از هردو جنبه‌ی کلی‌اش یعنی کادربندی وزاویه... مغول‌ها زیباترین و کامل ترین شکل سینما را ارائه میدهد.

اما اهمیت و شکوهمندی مغول‌ها به فرم و تکنیك ختم نمیشود .

کیمیاوی این تکنیك درخشان را به‌خدمت یك‌فکر فوق‌العاده قابل اهمیت اجتماعی و مردمی گرفته است . کیمیاوی تنها در مغول‌هانیست که خود را یك فیلمساز متعهد،مردمی و متفکر نشان داده (در موردِاو ، عناوین ذکرشده رسا نیست چرا که کیمیاوی بهرحال بیش از یك سروگردن بالاتر ازدیگر فیلمسازانی ست که متعهد و متفکر شناخته شده‌اند و الزاما این عناوین را می‌بایست باتوجه به فیلمسازان بزرك جهانی نظیر «فرانسواتروفو» به اوداد.)

کیمیاوی در دیگر آثارش نیزتا حدی بسیار زیاد و درخور ستایش به‌حیطه‌ی اجتماعی بودن و متفکربودن‌رسیده‌است. توجه کنیم به فیلم حفاریهای قیطریه که کیمیاوی با صدای چند بار دست زدن (ظاهرا برای اشیاء عتیقه‌ای که به نمایش گذاشته شده‌اند ودرست مثل‌مانکن هاکه به نمایش درمی آیند.م.) یك مفهوم عالی به سوژه‌ای ساده داده است (که احتمالا دردست هر فیلمساز دیگری فقط یك فیلم گزارشی از آب درمی‌آمد) و نیشتری زده است به یك غده‌ی متورم و چرکین .

ویا فیلم فوق‌العاده‌ی دیگرش «یا ضامن آهو» که با مونتاژموازی تصاویری از جلال و شکوه حرم امام و صدای زاری مردم ناچار و بی پناه به‌یك دردبزرك اجتماعی اشاره کرده، دردی که یك نظام خاص اجتماعی باتوسل به اعتقادات‌ناشی‌ازبی‌فرهنگی بوجود آورده است .

ویا فیلم درخشان و زیبای «پ. مثل پلیکان» که بیانی سخت شاعرانه و غنی دارد ... پرویز کیمیاوی با ذوق شعور سرشاری که دارد از سوژه‌های یاد شده به‌جای ساختن فیلمهای مستند ساده و بی‌معنا یاکم معنا آثاری بزرك و شایسته‌ی تحسین خلق کرده است .

وحال مغول‌ها را پیش‌روداریم، اولین فیلم بلند پرویز کیمیاوی : ره‌آورد حمله‌ی تاریخی مغول‌ها به‌ایران، خرابی‌ها و کشت و کشتاری بود که بهرحال اصل قضیه نیستند چرا که ویرانی و مرگی راکه جنك می‌آورد، زلزله هم‌ممکن است وطوفان‌وسیل‌وبیماریهای اپیدمی... اهمیت حمله تسلط مغول‌ها ویرانی‌های فرهنگی‌ست که‌به بار آورد، و کیمیاوی در فیلم خود هوشمندانه به‌این مهم توجه داشته و مقایسه‌ای بین دو تهاجم‌بانتیجه‌ای یکسان از جهت‌تاثیرات فرهنگی و اجتماعی ... و خیلی حرفهای دیگر !

* * *

وحرف آخر اینکه مغول‌ها میتواند‌بنیان‌یك مکانیزم دیگرگون کننده در سینمای ایران باشد . حال این مکانیزم چگونه میتواند بوجود آید جای حرف فراوان دارد و البته‌بحثی جدا .

اشتراکت!

از آپاراتچی

آی قصه ، قصه بمناسبت نمایش فیلم مغولها

آی قصه ، قصه

آی قصه ، قصه ، قصه
نون وپنیرو پسه
فیلم هنری همینه ؟
اینکه بهآواز و رقصه
نه مشت داره نه لگد
نه سکس داره نه بوسه
جاهل ، ماهل هم که نداره
پس تو بگو ، چیداره
اسکی توفروناره
هنرپیشش «تهرانی شهنازه»
فیلم سینه میخواد ساق میخواد
آب تنی «آن دلبره» جانان میخواد
عشق میخواد ، یار جفاکار میخواد
دنبه میخواد ، ماهیچهی پرواز میخواد
دشنه میخواد ، چاقو میخواد
سیناگر پیشرو وپسرومیخواد

برنامه امشب سینماها

● زیر دامن منو نگاه نکن
با شرکت : پوری بنائی
عفت سکوپ - خانوادگی

● زنی مثل من
با شرکت : فروزان
هنری ، عشقی وابسته به سینمای جوانان

● چگونه غرب تسخیر شد !
با شرکت : ویکن- ایرج رستمی- لیلی
الفرار وبزن - غمناك

● خوشگل تترس
با شرکت نادیا
سراسر فلاش بك

● خروس خانگی
با شرکت : ناصر ملكمطیعی
کمتر از هیجده سالگان هم میتوانند ببینند !

جملات قصار

● هر کس بیشتر لخت شود، بیشتر مورد توجه قرار میگیرد!
مرجان

● مردمبا شنیدنصدا ی من ازدواج میکنند !
دلکش

● جوانان آهنگهای موزارت و بتهوون را گوش نمیکنند!
سیمین غانم

● جوانها از آهنگهای غمانگیز خوششان میآید !
حمیرا

ستارگان سینما از نظر یك صیاد

- نادیا : ماهیآزاد
- فروزان : ماهی سفید .
- ژاله سام : کفال
- شهناز تهرانی : سیم
- **گوگوش : قزلآلا**
- پوریبنائی : سوف
- مرجان : خاویار
- هاله : ماشك ماهی
- جمیله : مارماهی
- سپیده : گیلکا
- مایده : اورون برون
- فرزانه تائیدی : کولمه
- مهناز : کولی سیاه

پوری بنائی در گلستان

منت «پوری» راپوشیده و برهنه که لختشدنش مایهحیرت استوبلباس اندرش مزید عفت وعصمت. در هرفیلمش مظهر خست وچون مصاحبهکندمشوق سخاوت پس در هرکاراکترش دونوع خصلتموجودست و برهر خصلتش مداوائیدوائی واجب .

از دست کدام کارگردان برآید
کز عهده لخت کردنش بدر آید
تماشاچی همان به که دروهم خویش
امیالش را در نظر آورد
ورنه این آرزو تا ابد
کس نتواند که بجای آورد

باران ادا و نازهایش به برف ویخ بدل گشته وخوان سرمای بیدریغش بههمه جارسیده (حتی تا ژاپن) پردهدامن وبالاپوششرا به خواهش و تمنائی ندرد و خواستهی فیلم و تماشاچی را بخطا منکر ببرد.

ای خسیسی که در خزانه فیلمت
جمعی تماشاگر حسرت بدل داری
دوستان را چرا کنی محروم
پس تو با هنر سینما نظر داری

هرگاه که یکی از کارگردانان گنهکار پریشان روزگاردست التماس بامیدکمی سکس بدرگاه اوبردارد خانم دروی نظر نکند. بازشبخواهد،بازپشتچشم نازك نماید،بازشبتضرعوزاری بخواهد ستارهمورد اشاره فرماید: واه ، اوه نمیتوانم دعوتت رااجابت کنم و حاجتت برآورم کهمن ازقلت سکس ونمایش آن همی شرمدارم .

ادا بین و اصول شیرین دلدار
گنه ناکرده هست شرمسار



بدون شرح

سام پکین پا «بقیه»

قطع میشود . پکین پا در این صحنه با استادی کامل درك من غیر مستقیم دیوید را از تجاوز میسازد و این امکان را بوجود می‌آورد که دیوید وضعیت خود را در آن خانه بدرستی بشناسد.

در جائی از فیلم طی یك مشاجره‌ی لفظی بین دیوید و امی ، دیوید می‌گوید : «اما اینجا خونه‌ی من هم هست» ، و پس از آگاهی از اینکه اشرار چگونه‌راحت‌راه رابه«خانه‌ی او» یافته‌اند، به‌این معرفت دست می‌یابد که اینجا نمی‌تواند خانه‌ی‌او باشد و پس‌از نابودی‌همه‌ی متجاوزین و ترك امی درصحنه‌ی آخر در اتومبیل ، وی به مردك دیوانه که اظهار بی‌خانمانی میکند، می‌گوید : «من هم خونه‌ای ندارم !» و این شاید بهترین نقطه برای پایان باشد. پایانی که برای امی در اینجا جان‌میگیرد. اما برای دیوید در همان بیشه‌زار است.

بیشه‌زاری که ضمنا نقطه آغاز و دگرگونی‌نیز هست. بیشه‌زاری‌که پکین‌پا موفق‌میشود در آن به خلق خشن‌ترین و وحشی ترین سمبل سازی در هنر سینما دست یابد. نگاه سرگشته‌و سرد دیوید در آسمان بیشه‌زار و تعقیب مرغابی‌ها آنچنان است که گویی امی سرگشته و هدف شده را بدنبال دارد ، و آنچه در این بین به‌فیلمساز چهره‌ی خالق می‌بخشد کات های بجای این دو ماجرا است بی آن‌که در ظاهر برخ کشنده‌ی بیانی باشدابتدایی و سمبلیك. وبیکباره شلیك گلوله‌ای که مرغابی را بیجان میکند، فریادی‌است که از گلوله‌ی‌امی برو خفته که سنگینی‌همخون ایرلندی خود رابرشانه‌میکشد خارج میشود ، فریادی که ریتم آرام زندگی دیوید محجوب را – ریتم آرامی که در صحنه‌ای از فیلم با حرکت مهره‌های دیاپازون در اطاق کاردیوید دیده‌ایم بهم می‌ریزد . و دگربار به آتش زیراخاکسترجان میدهدوآنرا برمیافروزد. آتشی‌که‌برای پکین‌پا چون دیگر آثارش مطرح نیست در کجا برافروخته شده است و یکبار دیگر پکین‌پا بدین صورت تکرار میکند که‌ادم آدم نیست . والبته که این حرف اززبان یك فاشیست بعید نیست . فاشیستی که بدون تردید دوست داشتنی ترین فاشیست‌تاریخ است!

□ ادامه دارد

فاضلی (بقیه)

حیاتی واساسی است وبزرگترین نقش را در بازگردان سرمایه‌بویژه در فیلمهای تجاری به‌عهده دارد . تجارت سینما در دست پخش فیلم و چگونگی آن است .

متاسفانه این مورد هم مثل بقیه قسمتهای فیلم سازی درایران پر از نقص است . پخش فیلم در اینجا «ایرانیزه» شده و درهیچ کجای دنیا با این نوع پخش فیلم برخورد نمیکنید . همانطورکه‌بااین نوع سینماهم برخورد نمیکنید.

برای جواب کامل سئوال باید کمی حاشیه بروم . فیلم سازی در ایران به دو گروه تقسیم میشود . سینمای‌تجاری.وسینمای هنری . این دو گروه به غلط در مقابل هم ایستاده‌اند وبرای هم جبهه گرفته‌اند . وفقط ازطریق سیستم ارتباط جمعی وتبلیغاتی‌با هم مبارزه و مقابله می‌کنند. هیچ کدام به‌فکر این نیفتاده‌اند که‌نه تنها سینمای هنری ربطی به سینمای تجاری ندارد بلکه‌بایکدیگر متضاد هم نیستند .

در همه جای دنیا، سینمای روشنفکرانه‌هست . سینمای‌تجاری هم هست در ایتالیا کم ارزش‌ترین فیلم‌ها در کنار پرارزش‌ترین آثار ساخته میشود . اما سینمای کم ارزش هیچوقت سینمای پرارزش را نفی نمیکند . ومتفکرانه سازها هم تبخیر وارجحیت برای خودشان قائل نمیشوند ، هر کدام‌کارخودشان رامیکنند وحتی ممکن است از نظر سندیکائی زیر یك سقف هم جمع شوند .

چرایش اینست که فیلمساز متفکر مثلا ایتالیائی به مصداق‌مثل درخت هرچه پربارتر سربه زیرتر، چون خودش را شناخته ، وبه دانش واهمیت وتسلط خودش مطمئن است احتیاج ندارد کسی را نفی بکند . واحتیاج ندارد به سینمای تجاری دشنام بدهد وآنها را مبتذل ساز و منحرف کننده اجتماع‌معرفی کند ، ولی متاسفانه در کشور ما آقایان فیلمساران هنری ومتفکرانه (البته استثناءهم دارد) آنقدر از مرحله پرت‌اند و آنقدر راه شارلاتانیزم را دنبال کرده‌اند که حالا دیگر چاره‌ای ندارند جز اینکه‌تجسمی‌ازسازندگان سینمای تجاری بصورت سینماگر پول‌پرست یا سینماگر مبتذل ساز وغیره برای دیگران بوجودبیاورند وفکر می‌کنند به‌این طریق خودرا به جلو رانده‌اند . بی‌خبر از اینکه سینماگر متفکر در هیچ کجای دنیا احتیاج به تبلیغ تجاری ندارد.

مثل سازنده فیلم مغولها که‌با آنونس مردم پسندش تماشاچی را به سالن‌سینما میکشاند وفیلمی نشانش میدهد که فقط بدردنمایش دریك سالن خصوصی میخورد، و به‌این ترتیب مهمترین تالیترش بدبینی همگان است‌نسبت‌به‌سینمای فارسی .. مسئله پخش ماهم به این صورت است ، یکعده‌که بیشتر به‌صرافت‌افتادند محلی برای‌پخش فیلم درست کردند .

وحالا فیلم ساخته شده رااز‌اینهمه تهیه کننده میگیرند و یك مقداری پول بدستش میدهند که این اولین و آخرین پولی است که دست تهیه کننده را میگیرد . چرا که قرار داد تهیه کننده و پخش کننده بر مبنای ضوابط بسیار سستی بسته میشود .

البته من نمیخواهم پخش‌کننده را صددرصد محکوم کنم. چون‌که خود اوهم قرار دادی بسیارسست داردبا صاحبان سینما، و اینکه‌به سراغ سینماچی هم که‌میروی درد دل دارد که چند میلیون خرج‌کرده یك سینمای ساخته گذاشته در اختیار سینمای فارسی حالا ضرر میکند. خلاصه هم تهیه کننده ،هم پخش کننده وهم سینماچی داد دارند اما آمار وارقام نشان‌میدهد که تعداد تهیه کنندگانی که ورشکست شده وبه زندان‌رفته‌اند خیلی زیاد است . به نسبت تعداد پخش کننده‌های ورشکسته خیلی کمتر است .

اما صاحب سینمای ورشکسته نه تنها اصلا نداریم بلکه هزار ماشاءاله بعداز سال یك سینما چند سینما شده است‌به‌این‌ترتیب می‌بینید که اساس وضوابط پخش فیلم در ایران از بنیاد ویران‌است و مشکل و نقص در چهار ستون اصلی است .

● **ممنون آقای فاضلی، گو اینکه سئوالها وبحث‌های بسیار و مطرح نشده باقی است. اماتا همین جا حرفهایتان یك شناخت کلی برای من بوجود آورد ازشما وازسینمای‌ایران. امیدوارم در یك فرصت نزدیك بارهم بحث‌ها را ادامه بدهیم .**

امیر دانش

از ترس (بقیه)

حقوق مردم ، مورد توجه فیلمسازان واقع می‌شود .

دراکولا شخصیتی شناخته شده پیدا می‌کند، و «ترنس‌فیشر» بااولین فیلم از سری دراکولا به موفقیت جهانی می‌رسد – با آنکه شخصیت های دیگری نیز طی‌سالها برای‌مردم دراین‌نوفیلم تیپی‌شناخته شده پیدا می‌کند ، و ترنس فیشر با اولین فیلم از سری دراکولابه موفقیت جهانی می‌رسد– با آنکه شخصیت های دیگری نیزطی سالها برای‌مردم‌دراین‌نوع‌فیلم‌تیپی‌شناخته شده‌اندنظیر فرانکشتین ، اما قدرت مافوق طبیعی دراکولا و مشخصات کاملادوراز واقعیت او باعث‌میشود که بیشتر طرفدار پیداکند .

دراکولا تصویرش در آینه دیده نمی‌شود ، اما از «سیر»وبوی سیر، می‌گریزد . فقط صلیب به وحشتش می‌اندازد و فقط به‌طرزی خاص بقتل می‌رسد، و این‌خصوصیات مافوق‌طبیعی دراکولا ، تماشاگر بیشتری را به سالن‌ها می‌کشد و دائمافیلم‌هائی از این‌سری روانه‌ی بازار میشود :

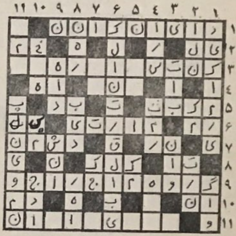
دختران دراکولا ، دوقلوهای دراکولا خون‌دراکولا ، دراکولا مردخون‌آشام، خواهران دراکولا و ... یك رشته مشابهت تام با دراکولا دارند و فقط اسمی متفاوت گرفته‌اند .

□ ادامه‌دارد

مسابقات

تهیه و تنظیم از منصور قانعی‌راد

جدول شماره ۷



افقی:

۱- نام اکتریس فیلم‌چه‌دوستان خوبی ۲- پهلوان و دلیر - جای سرکه ۳- عنوان‌فیلمی با شرکت سوفیالورن ٤- نام یکی از رقصهای قدیمی - نام فیلمی باشرکت‌راج‌کاپور ٥- نام‌فیلمی‌به کارگردانی رومن پولانسکی و باشرکت جان فینچ - مخالف خوب ٦- پایتخت فراری - نام فیلمی با شرکت ارنست‌بورگناین - کلید موسیقی ۷- جنس قوی - نام فیلمی باشرکت ملك‌مطیعی ۸- حرف‌فاصله - حقه است و می‌زنند ۹- نام فیلمی باشرکت رابرت گولت ودانیل گویر ۱۰- نام کوچك اکتریس فیلم معرفت جسم - درویش آنرا‌غنیمت می‌شمارد ۱۱- نام فیلمی با شرکت هیلی میلز.

عمودی:

۱- نام‌کمدین فیلم اوا‌خاك عالم - فیلمی با شرکت علی‌نصیریان ۲- نام کوچك اکتورفیلم اززندگی تا ابدیت - قلیل و اندك - نام فیلمی باشرکت برت‌لنکستر ۳- قدرت‌وتوان - کشتی جنگی ٤- رودی در مرز- نتیجه وفایده - گریختن و فرارکردن ٥- ستون بدن- زیاد نیست ٦- نام‌فیلمی باشرکت فرانك سیناترا و جرج کندی ۷- حرف‌ربط- باری که به‌منزل نمی‌رسد ۸- جوی‌بزرك- درخت لرزان - ول وآزاد ۹- نام‌فیلمی باشرکت پل‌نیومن - فصل‌آن تابستان است ۱۰- درون و تو- زهر است و خطرناك- سواو کنار ۱۱- نام‌فیلمی باشرکت شون‌کانری - نام اکتور فیلم دنیای بزرك یك مرد.

برندگان سکه‌های طلا

چنانکه در شماره‌های گذشته‌ی دوره‌ی جدید فیلم وهنر نوشتیم ، جوایزاین دوره از مسابقات از هرجهت در نوع‌خود بی‌نظیراست . جایزه‌ی اول جوابهای‌صحیح مسابقات دو پهلوی طلامی‌باشد که درشماره‌های‌مخصوصی که در شروع هرماه‌منتشر میشود بحکم قرعه به دونفر تعلق می‌گیرد.

اعلام نام اولین برندگان‌مسابقات:

بحکم قرعه ، دو برنده‌ی اصلی مسابقات بهمن ماه هردواز تهران می‌باشند: آقایان علیرضا محتشم و مسعود حبیبی کاشانی هریك برنده یك‌پهلوی طلا شده‌اند که می‌توانند بامراجعه بدفتر مجله (بادر دست داشتن شناسنامه جوایز خود رادریافت دارند)

بغیر از دو برنده‌ی اصلی ، به‌ده‌نفر ازخوانندگان گرامی که‌بی‌گیرانه صفحات مسابقه‌ی بهمن ماه این مجله‌را بدرستی جواب داده‌اند ، به هر یك یکصدد کتاب تعلق می‌گیرد . برندگان کتاب عبارتند از آقایان : **محمد احسنی - تراب‌کاظمی - فرهاد حمیدی نژاد (ازتهران) و سهراب‌نقیان (مشهد)- حبیب‌صفائی (میاندوآب) - حسن سهرآبی (شیراز)- کمال کمال‌پور (رودبار) کمال‌احسان (قزوین) و خانمها : منیره ویسی (رشت) و ش. الهام ؟ (کرمانشاه).**

جوایز برندگان شهرستان بوسیله پست ارسال خواهد شد.

تذکر : از خوانندگان گرامی فیلم وهنرتقاضا میشود که ضمن جوابگوئی به‌مسابقات این مجله ذکر آدرس دقیق پستی خودشان‌رادر پشت پاکت از‌یاد نبرند.

برندگان بعدی مسابقات در شماره مخصوص نوروز فیلم‌و هنر اعلام خواهندشد.

بازیگران فیلمساز

تاکنون چندین نفر از هنرمندان معروف سینمارا در مقام‌کارگردانی دیده‌ایم. اینك ما نام هفت نفر از آنها را ذکر میکنیم وشما برای شرکت در مسابقه کافیست که‌از دنفر ازآنها، هرکدام یك فیلم که خود کارگردانی کرده باشند نام ببرند : **پل‌نیومن -جان‌وین کلینت ایستوود-برت‌لنکستر سیدنی پواتیه - مارلون براندو- جری لوئیس.**



۹

۹ فیلم خارجی‌را نام ببرید که هر فیلم از یازده حرف‌تشکیل شده باشد و از به‌هم پیوستن حرف اول آنها نام «کاری‌گرانت» آکتور محبوب آمریکائی بدست آید.

حل جدول شماره ۵





کمدین ها

در بالا شما تصویر شش نفر از کمدین های معروف سینما را ملاحظه میکنید که برای شرکت در مسابقه باید نام آن ها را همراه بااسم یك فیلمشان برای ما بنویسید تا به حکم قرعه برنده یکی از جوایز ما بشوید.

* اکنون که «فیلم وهنر» پا در دهمین سال انتشار بی‌وقفه‌ی خودداردٰ، تبریکات صمیمانه‌ام را به‌مدیر، سردبیر و نویسندگان آن مجله‌ی محبوب ابراز میدارم.

منصور سپهرنیا

شماره مخصوص فیلم وهنر

* شماره مخصوص نوروز مجله فیلم وهنر، تنها مجله سینمائی پیشروی ایران با مطالبی اختصاصی در آغاز سال نو منتشر خواهد شد.

خیابانهای تهران ... (بقیه)

فریب خورده‌اند زیرا دو ساعت تمام انتظار کشیده‌اند وحتی یک نمونه از عکسهای سکسی موجوددر ویترین ، سردرسینما ها را ندیده‌اند.

معمولا فرقی که فیلمهای‌سکسی با فیلمهای غیر سکسی‌دارنداینست که فیلمهای سکسی فقط از امتیاز پلاکاتهای فریبنده برخوردارند :

مدتی بود که سازندگان فیلمهای فارسی نیز به تقلید ازفیلمسازان خارجی ، ستارگان را برهنه‌تصویر می‌کردند وچند صحنه از زنهای برهنه عکس برمیداشتند تاویترین سینماها جلب نظر کندوتماشاگران بیشتری به تماشای فیلم هابیایند. اما در تجربه این نیرنك با شکست مواجه شده است زیرا چون از وجود چنین صحنه ها در فیلمها خبری نیست ، مردم پس از یکی دوبار فریب خوردن پی‌به‌واقعیت میبرند .

سکس مهرشد ،؟!

اخیرا اداره نمایش وزارت فرهنك و هنر تصمیم گرفته است که برای پلاکاتها و عکسهای فیلمها نیز اجازه نامه صادر کند ، بدین معنی که پیش از نصب شدن‌عکسها درویترین سینما، باید برای مهر شدن به اداره نمایش ارسال‌گردند تا هر تهیه کننده‌ای‌نتواندعکسهایی را در اختیار صاحبان سینماها بگذارد که اصلا در خودفیلمها وجود ندارند .

حرف آخر آنکه ، تهران به‌سکس آغشته‌شده‌است. به سکسی‌بی‌پروا ومردم درمانده‌اند تااین‌دگرگونی غیر منتظره ، چه روشی در پیش بگیرند

□ تمام

نقد تئاتر (بقیه)

شروع نمایش باآمدن غلام «فنی‌زاده» و مثلا بخواب گذشته رفتن و بعد خواب را اجرا کردن که‌بوسیله آدمهائی که محوراصلی نمایش هستند ، میباشد و همین دسته هستند که او را بدنیای زمان خویش برده و واقعیت در خواب و شاید رویا بیان‌می‌شود.

طرح رقص ابتدای نمایش‌می‌توانست بیان کننده باشد که‌نیست واین هم بدلیل عدم القاء با یاری نرم و حرکات کند ایشان است و حتی‌ازموزیك خوب هم دوبرگیرنده نیست.

ریتم در نمایشنامه جائی بس بزرك رادارد ، چه‌کندی آن‌باعث کسالت تماشاچی و عدم علاقه‌اش، و تندی بیش از حد ریتم باعث و بائی‌از دسترفتن لحظات و عدم پذیرش می‌گردد . بهمین دلیل نمایش دیلمقانی ریتم خویش را نیافته است - خصوصا در قسمت دوم نمایش - ومیتوان این را بخوبی از جابجا شدن تماشاچی حس کرد.

بااین همه‌نمایش‌نامه ازلحظاتی خوب هم سرشار است و باید این را بیشتر مدیون پرویز فنی‌زاده دانست که با بازی گرم و گیرای خود و بابکار بردن بجای کلمات از افت آن جلوگیری می‌کند.

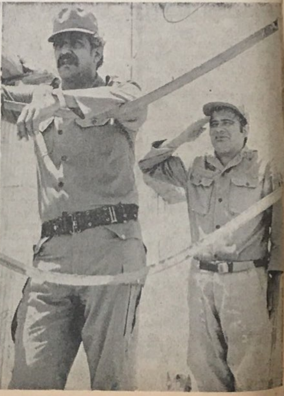
میزانسن های نمایش بر - اساس دیالوك طرح شده و نه براساس مفهوم و بیان وروانی‌خود راهنود باز نیافته است و بهمین جهت گاه تصنعی مینماید که باید تمرین بیشتر می‌گردند.

بجز بازی خوب فنی زاده ، نمایشنامه از بازی‌های خوب‌دیگری هم برخوردار است و بیشترین‌آن سهم سروش خلیلی و هدایت است.وهماروستا صرفنظر ازبیانش، که ضعیف‌بود، بازی خوبی ارائه دادوایکاش به‌بیان وآکسیون‌کلمات توجه‌بیشتری داشت .

بازی بقیه چندان در خور توجه نبود و حرف آخراینکه هنرپیشگان روی صحنه بیش از تماشاچیان در سالن میخندند !

□ تمام





پاسخ سردبیر

بروجرد : آقای عباس شیرو

نامه شما را با علاقه مطالعه کردم . از اینکه تا این حد برای مجله خودتان دلسوز هستید و پیشنهاد میدهید خوشحالیم .

سعی ما براینست همانطورکه میخواهید مطالب خوبو قابل توجه در مجله درج نمائیم . چاپ رپورتاژ از چهره‌های منفی را هم تهیه می‌کنیم . درضمن سلام متقابل مرا هم بپذیرید. خیلی خوشحالم‌که پاورقی برهنه‌ای تو کویر تا این حد مورد توجه شما واقع شده است .

تهران : آقای سیاوش گودرزوند

۱ – شما باور کنید که ما در مصاحبه هایمان قصد جنجال و در حرف شمادر مورد گوگوش وبهروز دروغپردازی نداریم. بهمین دلیل ولوتی ربطی بما پیدا نمیکند .

خیلی‌ها میخواهند بدانند که آیا ایندو واقعا عاشق‌یکدیگر هستند یانه . بهمین جهت ما این مسئله را از خود آنها سئوال کردیم .

حالا اگر بمذاق شما خوش نیامده استدیگر نمیدانم چکارکنم. چاپ مصاحبه و عکس از رامش را هم در همین شماره ملاحظه می‌کنید.

امیدواریم دیگر از ما دلگیر نباشید .

سیاهکل : آقای شریف صادقی

۱ – ما وقتمان را در اختیار خوانندگان‌عزیز خود گذاشته‌ایم . پس شما با نامه‌تان نه‌تنها مزاحمتی برایمان ایجاد نکرده‌اید ، بلکه از خواندن آن خوشحال هم میشویم .

۲ – برای وحدت ، فردین ، امین امینی ، آرمان و سامول خاچیکیان میتوانید به سندیکای هنرمندان، واقع در خیابان سراوار نامه بنویسید .

گنبدکاوس : آقای موسی‌افشاری

از اینکه مصاحبه با منوچهر احمدی مورد توجه شما واقع شده خوشحالیم . سعی میکنیم درآینده نزدیك دیداردیگری با این هنرپیشه توخاسته داشته باشیم .

شهرری : آقای مرتضی نکاور

نامه شمارا باعلاقه خواندم شما میتوانید برای آشنائی بیشتر بجز روز های یکشنبه و دوشنبه به دفتر مجله تشریف بیاورید .

تبریز : آقای کریم شفائی

دوست نادیده و همکار مهربان نامه‌اترا دقیقا مطالعه کردم. خیلی متاسفم که چرا وقتی به تهران تشریف آوردیدرو یتان نشد که بدفتر مجله بیائید . خدای‌نکرده مگر ما لولو بودیم که از ما فرار کردید !!

اما در مورد سوالهایتان . اجازه بدهید که خیلی کوتاه و مفید جوابتان را بدهم :

۱– دوست عزیز ، من پیشنهاد میکنم شما مطالب خود را هرگونه که میخواهید برای ما تهیه کنید . اگر مطلب شما قابل توجه بود چاپ خواهد شد . ما نمیخواهیم برای شما محدودیتی از لحاظ فرم مطالب و تعیین مطلب بعمل بیاوریم .

۲ – ما شما را بعنوان یك همکار مجله می‌پذیریم ولی دادن حق‌التحریر و کارت خبرنگاری چه عرض کنم !!

۳ – فقط خواهش میکنم که مطالبتان را با خط خوانا و درشت بنویسید و حتما یك روی کاغذ بنویسید ، نه اینکه دو طرف کاغذ .

تهران : آقای وارطان اوانسیان ونلسون سرهادیزاده

۱–دوستان عزیزه ما درگذشته نامه‌های زیادی ازشمادریافت می‌داشتیم . امیدواریم مجددا هر هفته با ما در تماس باشید .

۲ – متاسفانه چاپ تابلو های رنگی در وسط مجله برای ما هزینه های زیادتری را در برمیگیرد .

و چنانکه در همین شماره ملاحظه می‌کنید نام برندگان و همچنین جوایز اعلام شده‌اند .

٤ – فیلم این فرار مرگبار بعلت‌ترویج‌آدم کشی(!)ازروی اکران برداشته شد .

ساری : آقای علیرضا رسولی

نامه محبت‌آمیزتان رسید . کتاب مورد علاقه‌تان را این هفته برایتان پست کردیم

تهران : آقای حمید نفری

۱ – تبریك ما را هم بخاطر اینکه یك خواننده‌بخوبی شما داریم بپذیرید. ما سعی‌میکنیم که مجله‌ای در سطح ایده‌آل و موردپسند افراد روشنفکر و واقع‌بین منتشر نمائیم .

۲ – در ضمن بخوانندگان خود اعلام میداریم که آقای حمیدنفری حاضرند از شماره یك تا دویست مجله را به قیمت خوبی خریداری کنند .

نشانی:تهران امیرآباد شمالی کوچه‌شیراز- کوچه‌جم- شماره ۳۱

کرج : آقای امیرروستا

جوك ارسالی شما رسید . متاسفانه آنطور که باید جنگی بدل نزد . خواهش میکنم لطیفه های تازه‌تری برای ما ارسال دارید .

همدان – آقای احمد کاظمینی

۱ – ما هم مثل شما به هنر ناصر ملك‌مطیعی احترام میگذاریم و میدانیم که سینمای ایران مدیون امثال ملك‌مطیعی‌ها است. چندبار مالتصمیم گرفتیم تاگفتگوئی باوی ترتیب بدهیم . اما ایشان یا نبودند. و یا اینکه وقت نداشتند ، انشاالله در آینده نزدیك ترتیب یك گفتگوی جالب را با ایشان خواهیم داد .

رفسنجان : آقای سیدحسن ترابی

۱ – سلام گرم و صمیمانه شما را به آقای عبدالمجید رمضانی مدیر و صاحب امتیاز مجله و م . صفار سردبیر مجله ، و آقایان ایرج صابری ، کیومرث پوراحمد ، قاضی‌راد ، محمد ترابی‌نیا ، امیر دانش و بروبچه‌های دیگر رساندیم. شما هم متقابلا سلام گردانندگان فیلم‌وهنر را بپذیرید.

۲ – متاسفانه عکس از « م . صفار» در اختیارنداریم که برایتان ارسال‌کنیم .واقعا شما چه‌اصراری دارید که عکس ایشان را داشته باشید !

۳ – سلام شما را به خانم گوگوش رساندیم و ایشان هم یك سلام سفارشی تحویل داد !

آبادان : خانم فخری – پ

سرگذشت‌خانم «ز» عین واقعیت است .

ما برای اینکه‌بعدا هیچگونه دردسری‌برایمان‌بوجود نیایدوعده‌ای از افرادیکه بنام هنرمند این خانم را از زندگی ساقط کرده‌اند مزاحم ما نشوند از ایشان دست خط گرفته‌ایم و هر موقع لازم شد دست نوشته‌ی اورا چاپ‌می‌کنم .

اما لازم بتوضیح است‌که در طی سه هفته اخیر که چاپ این سرگذشت واقعی شروع‌شد ، عده‌ای از سینماگران‌برای اینکه آبرویشان در معرض خطر قرار گرفته بود ، چپ و راست بما تلفن زدندو گفتند که فلان وبهمان میکنند. راستش ماازاین‌تهدیدهاهیچ هراسی نداریم. اما برای محفوظ ماندن پرستیژ جامعه هنری ترجیح میدهیم که چاپ آنراقطع کنیم. البته نه بخاطر تهدیدها ، بلکه بخاطر اینکه خودمان شرممان میشود که بگوئیم جامعه هنری ما این چنین است و آدمهائی در آن یافت میشوند که بجای فیلم‌سازی خوب ، بدنبال امیال وهوس‌رانی‌های شرم‌انگیز هستند.

نامه‌برای هنرمندان

آقای قادری برایم عکس بفرست

آقای ایرج قادری ، بنده یکی از طرفداران پروپاقرص شماهستم. هروقت فیلمی از شمانمایش داده میشود چندبار بدیدن آن‌میروم. من‌امیدوارم که شماهیچگاه در زندگیتان رنك ملال‌وغم نبینید وامیدوارم همیشه پیروز وموفق باشید.

باری ، آقای ایرج قادری عزیز، بنده به‌هنرنقاشی اشتغال دارم‌وتاکنون تابلوهای زیادی از شماکشیده‌ام ونگهداشته‌ام. بنده یك‌هنرکده در شهرری دارم وباین حرفه مشغولم. حالامیخواستم ازشماخواهش کنم یکی از عکسهایتان را باموی بلندبرای من ارسال‌دارید تا یك‌تابلوی جالب ازآن بکشم ودرهنرکده خود بگذارم. خواهش می‌کنم که‌خواهش مرا بپذیرید.زیر اتابحال ازکسی خواهش نکرده‌ام.

مرتضی نکاور

نشانی : شهرری – خیابان شاهرخ- هنرکده نقاشی نکاور

نیست. برای من تماشاچی قبول کردن اینکه زارمحمد برای حیثیت از دست رفته چنین قتلهای آرتیستیکی را مرتکب شود، قابل قبول نیست. اما نادری که باخداحافظ رفیق و تنگنا دچار شکست شده (البته از نقطه نظر گیشه) ساختن تنگسیر حیاتی است و گرنه نادری باید این سینما را کنار بگذارد. و بههمین دلیل و دلائل دیگر تنگسیر ساخته میشود و به همین‌دلیل‌است‌که‌این‌فیلم نادری نیست. با اینحال فیلم از امتیازاتی برخوردار است. یکی که گفتم شناخت مردمی فیلم، و دیگری صادق بودن فیلمساز برای حداقل کاری متعادل و عنصر سازنده فیلم. فیلمبرداری حقیقی وبازی بی‌مانند وثوقی و فنی‌زاده.

اصفهان : حسین سلیمانی

تنگسیر

کارگردان: امیرنادری

فیلمبردار: نعمت‌حقیقی

بازیگران: بهروزوثوقی ، فنی‌زاده

امیر نادری با تنگنا نشان‌داد که میتواند یکی‌از امیدهای‌بزرگ سینما بشمار برود.

● تنگسیر سومین اثر امیرنادری از کتاب جاودانه و بزرگ صادق چوبک اقتباس شده است.

نادری تاحدودی به تنگسیر صادق چوبک وفادار ماند. بجز چند مورد که بحال فیلم اثر مطلوبی داشته و به ایده فیلم کمک میکرد. مثلا (سکانس افتتاحیه که به هیچ‌عنوان‌مطابق کتاب نبود همچنین مرگ شاگرد اسانور و قتل چهارنفر بجای سه نفر که بنظر من این قسمت سکانس زائدی بود نه مفیدولی چون زارمحمد باید در سکانس اختتامیه به دریا بزند و خود را نجات دهدو نوشته کتاب برای برگرداندن به فیلم نامناسب و کمی مشکل بود نادری با بوجود آوردن قتل چهارم این امکان را ساده کرده بود) نکاتی که در فیلمهای امیرنادری (به جزخدا حافظ رفیق) مهم است و درکار خودش او را موفقتر وکارساز میکند اینست که مفاهیم و محتوی فیلم و حالت پرسوناژها را بنحو احسن به تماشاگرش القاء میکند و بیشتر این نکته را در فیلم تنگنا دیدیم هم چنین در اثر سوم امیر نادری تنگسیر هم محرز بود. تنگسیر قصه یکی ازمردان بزرگ جنوب و باآن قیافه خشن وسیه چرده وعاصی که در برابر زور وستم و مردانی که‌پول‌اورا خورده‌اندطاقت تحمل را از دست داده و شروع به انتقامجوئی از عاملین اصلی این عصیانگری می کند ونشان میدهد که یک‌تنگسیر باید تاآخر عمریک تنگسیر باقی‌بماند. بازی بهروز وثوقی فوق‌العاده بود. ، پرویز فنی‌زاده در اوج قدرت یک هنرپیشه توانا و همچنین دیگران. نعمت حقیقی‌هم بااین فیلم نشان‌داد که علاوه برفیلمبرداری فیلمهای سیاه و سفید درفیلمهای رنگی هم بزرگترین فیلمبرداری است که سینمای ایران تاکنون بخود دیده است و موزیک لوریس چکناوریان که در سکانسهای قبل بی‌دربی متاثر از صفحه معروف (پابکودن) بود.

نادر فیضی (قزوین)

فرار ازفیلمسازی!

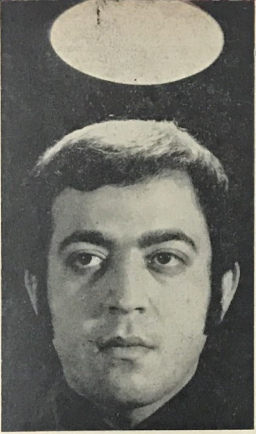
نامه خوب و عمیق آقای محمد جعفری این خواننده روشنفکر مجله خوب فیلم وهنر مرا بفکر انداخت. بااین‌فکر که اگر در بین مثلا ۱۰۰۰ تماشاچی فیلمهای خوب‌فارسی، حداقل ۳۰۰نفرشان این چنین فکر می‌نمودند وضع سینمای فارسی‌کاملا عوض‌میشد و پته فیلمسازان پوشالی این‌دیار که فقط و فقط بفکر جیب تهیه کننده و سرکیسه نمودن ملت می‌باشند روی آب می‌افتاد و ماآنوقت‌سینمائی داشتیم که‌می‌توانستیم به آن‌افتخار کنیم دراین‌جاچون نمی‌خواهم صحبتم بدراز بکشد فقط اکتفا می‌کنم به جواب سئوالات شما.

مقصر اصلی درسینمای فارسی کیست؟ بنظر من در وحله اول تهیه کننده و کارگردان در وحله دوم تماشاگر بعد در وحله سوم بعضی از منتقدین که‌فقط سرسری فکر می‌کنند.

متاسفانه بعضی از کارگردانان سینمای فارسی هستند که مفهوم واقعی فیلم هنری یا باصطلاح سنگین را کاملا درک‌نمیکنند و فکر می‌کنند که گنجاندن چندعدد پلانهای باصطلاح‌هنری باچند نمونه لانگشات‌و یا استفاده‌از اسلوموشن در فیلم با یک سناریوی پرحرف و پیچیده و مثلا فیلسوفانه و یانورپردازی و گرفتن زاویه‌های‌مخصوص‌فقط بفکرخودشان اثر هنری ساخته‌اند نمونه‌اش جناب آقای رضا میرلوحی است با فیلم پرادعایش (شوهش). اقلا اگراین فیلم درباره‌اش ادعائی نمیشد اینطور درباره‌اش فکر نمی‌کردم چون نام‌این فیلم را گذاشته‌اند اثر سنگین و هنری، واقعا غیرقابل تحمل بود خصوصا باآن سناریوی قراردادی. کاراکترهای باسمه‌ای. نورپردازی های بیجا و بی‌موقع (موزیک متن که‌چه عرض کنم) با بازی غیردرخشان ملک مطیعی این‌چنین فیلمهائی‌است که تماشاگر واقعی راهم فراری میدهند و همین نوع فیلم باصطلاح هنری است که تماشاگر عادی را هم بطرف فیلم مبتذل و بازاری سوق میدهد.

پس تماشاگر کاملا مقصرنیست.درثانی اینگونه فیلمسازی را (فرار از فیلمسازی گویند) درست مانند هنرنقاشی امروز، که بصورت طرح درآمده و میتوان گفت (فرار از نقاشی). همانگونه که‌گفتیم نبایستی مفهوم واقعی فیلم هنری وخوب از دست‌برود بنظرمن تلفیق تجارت وهنربسیار خوبست آقای مهرجوئی این فیلمساز صاحب سبک وبسیار خوب تنها عیبی که‌دارد کمتر به مسئله سینما فکر می‌کند وتماشاگر. فیلم مهرجوئی میشود یک مکتب فیلسوفانه زیرا «مهرجوئی» بسیار زیاد روی‌منتقدین و فستیوالها تکیه‌می‌کند ومیشود گفت‌فقط برای اینها فیلم‌میسازد که اشتباه است تنها کسانی که‌بمفهوم واقعی (سینما) فیلم خوب میسازند کیمیائی و امیرنادری هستند که فیلمهایشان قابل درک همه‌است و تماشاگران عادی وروشنفکر را راضی نگه میدارد. نمونه‌اش (خاک و تنگناست) در آخر نامه‌ام راجع به هنرمندان معروف و صاحب نام – نظرم راجع‌به آنها اینست که هیچگاه اصالت واقعی کارشان را ازیاد نبرند در آخر اشاره‌ای دارم به دوهنرمند خوب – کیمیائی وبهروز – که رفرمی درکارشان‌بوجود آورند کیمیائی‌مسئله انتقام‌شخصی را در فیلمهایش از بین‌ببردو وثوقی تنوعی به کاراکترش در فیلمها بدهد.

(ایرج سرخابی – شیراز)



بهروز، خواننده‌ای باصدای غمگین وخسته...

با صدای خسته و غم‌گرفته‌اش میخواند ... آرام‌وملایم درصدایش نوعی غم آشنا موج میزند . وقتی که میخواند ، صدایش جلب‌میکند، وهمین جاذبه صدای اوست ،که راه را برای موفقیت های آینده او هموار میکند .

اسمش «بهروز ایثاری »است. اما آهنگهایش را فقط با نام «بهروز» میخواند . ما هم بهمین نام درباره او مینویسیم . درست است که چهره‌اش‌برای‌دوستداران آهنگهای ایرانی ناآشناست ، اما عده زیادی از هنرمندان با اوآشنا هستند و همانها بودند که او را تشویق کردند تا بخواند .

«بهروز» با اینکه زیاد خوانده است و همراه گروههای مختلف فعالیتهای زیادی داشته است ، **معهذا فعالیت پی‌گیر خودرا با دو** آهنگ بنامهای «اسیر» و «قصه من» شروع کرده‌است که صفحه آن تازه ببازار آمده‌وشوروجنجال زیادی هم بپا کرده است .درهمین مدت کوتاه خیلی‌ها ، وقتی‌صدای او را می‌شنوند از خود سئوال میکنند که آیا رقیب تازه‌ای‌برای خوانندگان‌معروف بوجود آمده است ! شاید هم اینطور باشد. شاید «بهروز» بزودی یکی از بزرگان آواز شود.

در دیداری که با اوداشتیم، خواستیم تا برایمان از خودش ،از فعالیتهایش واز هدفهایش حرف بزند:

« من فعالیت خود را از گروه های هنری شروع کردم . پس از **مدتها که در این گروهها جازمیزدم** واحیانا میخواندم ، برای دیدن‌یک دوره ، بآلمان رفتم و پس از مدت یکسال بایران باز گشتم وبتوصیه همکارانم فعالیت خود را در زمینه خوانندگی ، با همکاری ویلیام آهنگساز معروف شروع کردم.»

ازاو درباره سبکی که میخواند سئوال می‌کنیم خودش در این باره توضیح میدهد :

– من اصولا آهنگهای آرام و ملایم را دوست دارم. بهمین دلیل این دو آهنگی را که اکنون اجرا کرده‌ام ، ریتم ملایم وآرامی دارد .

سئوال دیگرمان با او دراین زمینه مطرح‌میشود که آیامیخواهد بصورت حرفه‌ای باقی بماند یا اینکه بتناوب زمان اگر آهنگ‌مورد علاقه‌ای برایش ساخته شدبخواند!

جوابش کوتاه وقاطع است :

«من تا هنگامی میخوانم که حس کنم صدای خوبی دارم ... در غیر اینصورت مسئله حرفه‌ای یا غیر حرفه‌ای بودن دیگربرایم‌مطرح نیست . »

نظراو رادرباره موزیك پاپ و جوانانی که بطرف موسیقی و خوانندگی روی میآورند سئوال می‌کنیم.

جواب میدهد:

«اصولا در هر اجتماعی، مردم نیاز به چیزهای تازه وتنوع‌بیشتر دارند . بهمین نسبت شما اگر مقایسه کنید ، می‌بینید که هرزمان خواننده‌ای بشهرت خاصی رسیده است و پس از مدتی یك خواننده دیگر مشهور خاص و عام‌شده‌است.

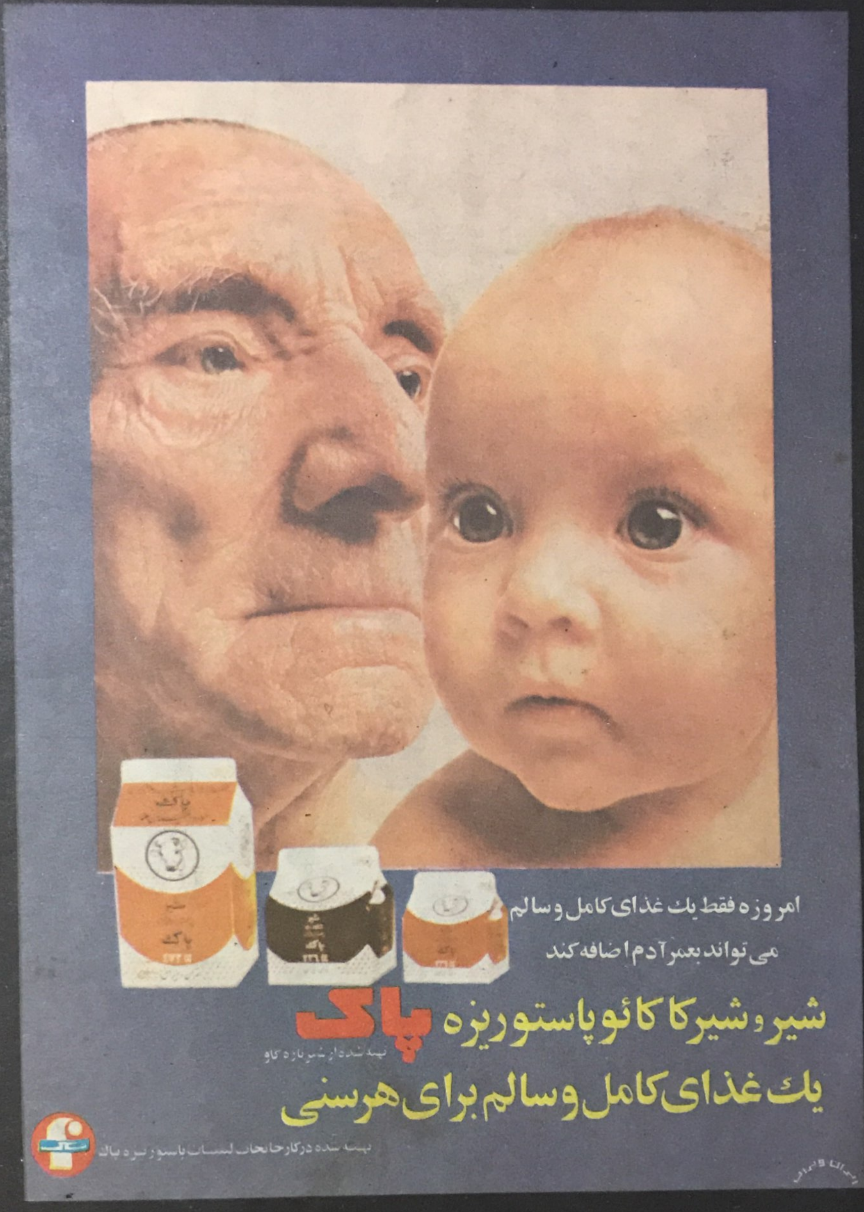
بحث با «بهروز ایثاری» را کوتاه می‌کنیم و چند خطازآهنگی را که او خوانده در اینجا نقل می‌کنیم :

توی تاریکی شب
صدای گریه میاد
از توی پنجره‌ای
صدای ناله میاد
ناله نیست
گریه و آهه ...

بهروز غمگین‌وحزین میخواند وچه‌خوب‌میخواند . بامید موفقیت های بیشتر او بانتظارمی‌نشینیم...






امروزه فقط یك غذای کامل و سالم
می تواند بعمر آدم اضافه کند
شیر و شیرکاکائو پاستوریزه پاک
تهیه شده از شیر تازه گاو
یك غذای کامل و سالم برای هرسنی
تهیه شده در کارخانجات لبنیات پاستوریزه پاک